

عنه على يومئذ الحجة حكيمة كتاب خلد في جليل سما كبرهفتا وسالمه من حيث رسول الله في شدة من منا جلت
الهيبة والى استدر الأثر من جلاله ولما من ملك الموت الخ حديث نبوي يعلو إلى غيبه وكفى غيرك الخ وقول على يومئذ من أهل
فيكم الحديث الله بالقرية حيث قبض رسول الله صفا طية
زهرا كرسيت نالكم مدهوش شدة ما خرجكم
فهو من كتاب مختص شد

هَذَا كِتَابُ الْبَقِيَّةِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لقد هدت العالمين وعلى الله على محمد طالع الجبين أما بعد جين كويد خادم الشهيرة المظهرة محمد بن محمد البرغاني الساكن في مدينة
الخرمين بعد انك بنا بهذا الهبة قارىغ شديم ان اليف جلد بن عيون الاصو وبيت وچار مجلد منج الاجها مدد وقدر اسندا الى شرح
شريع الاسلام شاويع سنة ١٢٥٨ هـ حضر من ملك الملوك بمقتضى تولى الملك من تشاء سلطت ابن ديناى فله ونواحي عما باقى من تقوى
فرمود بقبضه امتد ان هناك الامسك والسلمين كلف الملوك والسلاطين ماوى شرعت حضر على خاتم النبيين وماهى رايات اهل ضللا
ومخالفين السلطان السلطان السطاسمى حضر سيد المرسلين محمد شاشا الغازى فى اصلاح الدين المفضل على غالب السلاطين كما فضل المجاهد
على القاعد ادم ظل الله على العالمين برعبه بيت فموت فرمايش وقمر ثكوه شهنتايش شعل نيران شله ضلطفى واهل ايمان در نهد راحت
غوده وور فرمايش من اسوه وخدمين مشعل و من ايزور ووزان و صبح جاهد وشعنا خطبه ومواعظ شافية من كريد وعباد الله في حياض
غابت ايجامكان كجلى معان الهية اصلية وفرعية است برامه هذا كذا ايام شرفية شهر رمضان المبارك بوسط الام اشغال بافان كنهنا
بجلس هوى صنو مختلفه نورد ان طلب مطالب عرفان واحكام شريعة اسلام وايمان وامور دينية ومذهبية وفرعية واعظا في اخلاص
لغير سيد الاثر والجان ومواعظ اذاعة من الله الى العالمين اجمالى هوى بخواهش حوى اشارات واسعارات بر طبق ملتقى مجمع تفرير
وبعد ان دعا النجاسن وكال مبالغة والى كريد باوجود فقر في حوائج ومواعظ شافية لغير النجاسن والجان ومواعظ اذاعة من الله الى العالمين
التيه من مشو وحقه نورد الى اللاتمين ورجا ان ترفد انك توفيق كرامت فرموده ووجب لرجو بل كرامته في الايمان والاخرة تفرير في الظاهر
المجلس الاول من شهر رمضان المبارك قال الله تعالى ومن شهد منكم الشهر فليصمه فيه اشارات لطيفة واحكام عديدة في كرامته ان شهد
باشد ودلنا اشارات بوجوه مذكور جافتر مشاوقم انك مرعشاهدة هلال باشد ودلنا اشارات است باينك رؤية هلال ان هو وعناك
احكام شريعة است ودلان علم اعتبار من ليس بايد صايم خود در رويت وشاهدة هلال نمايد ودمه كم انب ينقر واجماع شاع على وشها ك
عداين هر چند شهو له عا باشد وكم بجهد جامع الشرايط زرا كاهم مقابى واعام است چنانچه حكم نبوي وامام نافذ است در هلال جين
حكم بجهد چنانچه در توفيق حفظ جنا صاحب الامر كمر وبيت از كتاب احتجاج از محمد بن عثمان الخزاز اما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى رواة
حديثنا فانهم حجتي عليكم وان الله وعيوني انة در مشيئة العباد ونية الانبياء واضحت كمر ودمه انما الى نيت بلكره واحكام است
ستة در تفرير لفظ منكم اشارت لطيفة است باينك مشو صحى كعقل منفع ميشود بان مؤمنين وشعبا صاحب اعتقاد صحى ميشود هر چند قوى
كها نيزه كلفه بفرع ميشود ليس القلرتية واجبت كمر كلف صحى نمايد اعتقاد خود الهادى ودين وامور مذكوب بل كاصول عليه مثل
اجها مد اينك ايا كلف او در احكام فرعية صلت وعامل لا تحصل عدا است باطن اجهاى بالانك كنهنا
انما يادى بخهد باشد باخاى و حال باشد ورا عداك ملكه جلاست الكايت ميشود حسن ظاهره
تقليدى مشرط است باقلديت هم كافست وايا واجب من تقليد اعلم بالمطلق بجهد كافست
الهية فرعية ناهى مشو خصوصا كرك شوه والطبعه است لدا كل شرع وجماع وتغيرها چنانچه بقبض
انصافه ورا اجابت كنفوق الجمر الت و شمس كطبيع جوا نية انية مسلمان شهو انشرا

جلد اول کتاب بیست و نهم فی الله الخیر الخیر حق الیقین

الحمد لله الواحد الاحد العزیز العظیم العبد المذنب الذی لبس کتبه شوق و کفو التمتع بالصبر والصلوة علی اشرف العارفين
 و فی التین محمد و عشرته الطاهیرین الذین فازوا بالفتح المعلى من الفضل و العلم و الیقین و لکن الله علی اعدائهم اجمعین الیوم الذی
اما بعد چنین گوید خانه شکسته زبان و بیان بکم نشان ترا بی اقدام از باب یقین و خادم لجنه و ائمه طاهرین صلوا
 الله علیهم اجمعین محمد باقر بن محمد تقی حشرها الله مع موالیها الا کرمین بر صغایف قلوب و صفایح الواح طالبان منهاج حق و یقین
 تصویر و تخریر و مینماید که چون بدلائل عقلیه و نقلیه ظاهر و هویدا گردیده که حق تعالی بن جهان فانی را عیشت بنا فرموده و انسان را
 که چشم و چراغ این جهان و علت غائی افریدن است برای معرفت و عبادت خلق کرده است که باین دو قدم روحانی عروج بر مدار
 هشت جاودانی نماید و بلذات فانی این دار غرور مغرور نگردد و بدین واسطه این دو جبلتین خود را بسعادات باقیه آخرت و شادمانی
 و از ایات و اخبار بسیار معلوم است که عبادت بدون معرفت که ایمان عبارت از است صحیح و مقبول نیست پس اول چیزی که بر مکلف
 در ابتدای تکلیف واجبست تحصیل ایمان است و اکثر خلق از این معنی غافلند و ارکان دین را نمیدانند و قلبی را که از ناقصی بخشد
 امثال خود قرار گرفته اند و نظر تحقیق در آن نظر نکرده اند و بعضی نقلیه گفته اند نموده اند و قدم از در که صافه کان بدرجه عالیه
 یقین نکند شکر اندا که چنان فقیر در کتب مبسوطه عربی و فارسی این مطالب عالی را به بیانات و افسانه و کلام کافیه ابراز نموده اند
 اما اکثر خلق با اعتبار عدم اعنا و اهتمام در امور دین با قله مضاعف و فوراً بشغال باطله یا عدم قابلیت ادراک آنها از اینها انصاف
 بسیاری نمی یابند لهذا فقیر از آنجا که در این رساله مختصره کافیه عمده امطالب عالی را به بسیار بنهای واضح قریب بفهم ابراز نماید
 بوفی الله سبحانه فی الجمله و بوفی فرام با انجام و رسید و مستحق بحق الیقین گردید و چون از برکات عهد و امان و امان ایام
 سعادت فرجام دولت عظمی و سلطنت کبریا علی حضرت شاهنشاه ملا پیک سپناه ظل الله سید و سرور سلاطین جهان باسط
 نهاد امن و امان کبر الطایر و تانی بهبوط فوضات سبحانی و از شملک سلیمان فی الجمله سلاطین کامکار ملا ذوقانین جم اقتدار و جواد و د
 مصطفوی نو نهال کستان و عرضی انجمن افروز محمد عدل و داد شعله جانشین نهال جوهر و بیدار دمهتدا اساس عدل و تمکین
 مشید بنای و الای شرع مبین سلطان ستاره سپناه گردون بازگاده صدوقه السلطان العادل ظل الله فایز بدرجه عالیه نرض
 در جانشین شاه و صدیقان اید کریمه شخص بر کشته من بشاه اعنی السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان سنی ثالثا جلد ده الا کرمین
 المشاه سلطان جسمی نهاد رخا مد الله جلالاته علی رؤس العالمین و شیخ المؤمنین بقیانته الی ظهور دولت خاتم الوصیین صلوا
 الله علیهم و آله و سلم بائنا الطیبین بود بنظر الهام منتظر اشرف و سائید امید که مقبول طبع اقدس گردد و مشروبات آن روزگار فرخنده
 اثار نماید شود چون ایاز عیار و شست از صدقین بوجود حق تعالی و صفات کمالیه و تزیین و اتمار بجهت تشریفبائی که از جانب حق تعالی
 برای تکمیل جلال و بوالاستان مبرور گردیده اند و در حقیقت این خیر الخیر الزمان محمد بن عبد الله و افرار با آنچه انصاف از جانب خدا آورده است

ضرورتی است که در این باب مقصود از آنست که باجمالی و اقرار بحقیقت جمیع اوصیای پیغمبر از خصوصیات و از ذمه امام که از جانب
پیغمبر اخذ از زمانند و اقرار بعد از حق تعالی و منزه بودن او از افعال قبیح و اقرار بجنس و معاد و توابع آن پس تحقیق از مطالب
غالبه در چند باب میشود **باب اول** در اقرار بوجود حق تعالی و صفات کمالیه اوست و در آن چند فصل است
فصل اول در اقرار بوجود صنایع عالم است و از آنست که هر چه در عالم است از آنست که هر چه در عالم است از آنست که هر چه در عالم است
افتاب و ماه و ستارها و بادها و ابرها و بارانها و کوهها و دریاها و حیوانات و خلقت بدن مردم خود و غراب صیغی که در
هر یک از اینها بکار برده بقیقین میدانند که اینها خود بی صنایع هم نرسیده اند کسبیکه اینها را آفریده مثل اینها نیستند و کمال
بالتا است و هیچ گونه نقص در ذات و صفات او نیست و این دلیل اجمالی است که برای اکثر خلق کافیست و از دل تفصیلی
بچند دلیل قریب بهم آنگاه میبایم **دلیل اول** آنکه هر مفهومی که ادبی عقل آن بینماید یا آنستکه نظر بذات او بدو و امثال
امر خارجی و علی بودن او در خارج و احیست او واجب الوجود کونند یا آنکه نظر بذات او بودن او محالست و از امتناع الوجود کون
یا نظر بذات او نه واجبست بودن او و نه امتناع است بودن او و او را ممکن الوجود کونند که بودن و نبودن هر دو بذات او رواست
اگر علی هم رساند موجود میشود و الا معدوم نخواهد بود پس گویم شک نیست که در عالم موجودات هستند که مجموع
موجودات منحصر باشند در ممکنات و واجب الوجودی در میان آنها نباشد پس همه را با هم که ملاحظه کنی بمنزله یک شخصند
و عدم بر مجموع اینها رواست چنانچه در بی علت محالست که موجود شود زیرا که ترجیح بلا مرجح لازم میاید و آن بیدیه عقل
محالست هم چنین موجود شدن این مجموع بدون علی که خارج از اینها باشد محالست و آن علت یا بد موجود باشد زیرا که بدهی
چیزیکه خود موجود نباشد علت وجود دیگری نمیتواند بود و موجودی که خارج از جمیع ممکنات باشد واجب الوجود است پس
ثابت شد که واجب الوجود البته موجود است و اگر کونند که هر یک از اجزای علت وجود دیگر نیستند لی غیر القیاسه و علت
مجموع مجموع علل اجزاست جواب گویم که هر یک بشرط وجود علت و احیست وجودش اما عدم او با عدم جمیع عللش ممکن است
هر گاه واجب الوجودی نباشد پس ترجیح بلا مرجح لازم میاید **دلیل دوم** بعضی از محققین گفته اند هم چنانکه توانست در
مخسوسات فایده علم میکنند از برای آنکه محالست عاده که این عدد کثیر اتفاق کثیر بر کتب یا صدق و همه ضابط کثیر هر گاه
جمیع انبیا و اوصیا و اولیا و عقلا اتفاق کنند بر وجود صنایع عالم و حدوثش و آنکه او کامل است از جمیع الجهات و نقص
بر او و نیست البته اینکس را علم هم میرسد که این حق است و این جماعت بسیار اتفاق برکتی کرده اند و این عقول کامله اتفاق بر غلط
نکرده اند و اتفاق ایشان دلیل بر اینست که این مقدمات بدیهی اند با اگر نظری اند دلایل آنها واضح است چنانکه راه خطا در اینها
نیست و این دلیل در نهایت متافذست **دلیل ستم** معجز نیست که از پیغمبران و اوصیای ایشان ظاهر کرده مانده است و انوار الهی
کردن و در بارها شکافش و مرده زانده کردن و کور را روشن کردن و ماه و ابد و هم کردن و آب سیاه و از میان آنکشان یا از سنگ کوه چینی
جاری ساختن و امثال اینها چه و هر غایب ظاهر است که اینها فوق طاق بشر است پس باید که خدای باشد که اینها را برای افعال
حقیقت ایشان بر دست ایشان جاری کرد و عوام بلکه اکثر خواص را دلیل اجمالی که از تفکر و غراب صیغی در افاق و انفس ظاهر
میکرد و حق تعالی در اکثر قرآن مجید اشاره باین فرموده که نیست بلکه علم بوجود صنایع عالم بدیهی است و هر عقول بران
مفطورند چنانچه حق تعالی فرموده است که اگر از قرآن سوال کنی که کی آفریده است آسمانها و زمین را هرگز نگویند که خدای
آفریده است و باز فرموده است فی الله شک فاطیر السموات و الارض یا در خدا شک نیست که آفریننده آسمانها و زمین است
ایضا فرموده است که درین حق فطرت خدایست که مردم را بران مفطور و مخلوق کرده اند و آفریده است لهذا پیغمبران که مبعوث کردند
مردم را امر بتوحید و بکار نپرستی و گفتن کلام لا اله الا الله نمودند نه اقرار بصنایع و پند بر این معنی نیست که همه خلق در وقت
الجا واضطرار که دست ایشان از وسایل ظاهر کوتاه میگردد البته پناه بصنایع خود میسازند و اقرار می نمایند که خدای یگانه
دارند چنانچه این مضمون در احادیث معتبره وارد شده است پس از عارفان گفته است که اکثر کفار و جنایال که چید و ظاهر حال منکر
وجود مبدع اند اما باطنا بحقیقت ثبوت وجودش و مقرومعد فیما اند و لهذا اندک در وجود مبدع از هیچ عاقل منکر مقرر است
نیست و توضیح کلام در این باب آنکه با اتفاق شیعی و عقلا و تعاضد بر همان و نقلا حضرت حق تعالی از آن برتر و برتر گوید و راست است

بکنه ذات محاط عقل غیر کرد اما بواسطه رابطه اضافی که میان مالک و عبید محقق است بجهت علاقه افاضه و رحمت سبحانی
که ذلال و انش از بنا بیع علم و قدرت و بخاری حکمت از ادب یوسنه جاری و روانست جلیت طبیعت مخلوقات معطورت
بر اذعان و قبول صنایع و از این جهت در هنگام صدک منته و وقوع وقایع و وقت اضطراری بسوی رویت روی استغانت
و فرج بنگاه دارند خود میاورند بوجه طبیعی که تا مل و تکلیفی در آن نیست و از این جهت این حالت مظهر استیجاب استیجاب استیجاب
چنانچه ایراد که از این جهت المضطر از ادغاه بان ناطق است و از غایت حیوانات عجم درگاه عرض خوف و کور ایشان در حال استیجاب
و هم و هنر اس بجهت از این قبیل است و لهذا طوائف مختلفه و امم مختلفه را هم متخالفه که در هر عهد و از آن رود هرگز از ادیان بوده اند
خلاف در وجود مبداء از هیچ عاقلی مرکب نیست بلکه حال خلاف احوال و اوصاف است و غرض از این از شخصی نقل کرده است
که در بعضی از منته خشک سال عظیم و تحط شد بدین سبب مردم از برای استیجاب بجهت از غایت کردند عای ایشان مستجاب
نشاندن شخص گفت در آن وقت بسوی بعضی از کوهها رفتیم اهوتی را مشاهده کردم که از شدت عطش بسوی غلبرای میزدید و
چون بعد پر رسید از خشک دیدن چنان شد و چند مرتبه بجانب آسمان نظر کرد سر را حرکت داد تا گاه آبری بدید آمد و آنقدر
بارید که غلبرای ملو کردید و هوا بر خورد و سیراب شد و بر کردید و صاحب رساله اخوان الصفا نقل کرده است که مکرر دیده اند
که حیوانات در مناطقی خشک بسوی آسمان بلند میکنند و طلب باران میکنند از صیادی نقل کرده اند که گفت گاوی کوهی را
دیدم که بچه خود را بشیر میداد من چون متوجه او شدم بچه را گذاشت و در کف من بچه او را گرفتیم چون نظر کردیم بچه را بدست من دید
مضطرب شد و روی با سیمان کرد چنانکه گویا استغاثه بحق تعالی میکند تا گاه کوه آبی پیش آمد و من در آن کوه آبی افتادم و بچه او را
من رهاشدم مادرش آمد و او را برد و آنچه از احادیث شریفه در این باب وارد شده ذکر آنها در این مقام مناسب نیست من معلوم شد
که وجود مبداء در وضوح و ظهور همیشه است که بر حیوانات عجم نیز مخفی نیست **فصل در بیان آنکه حق تعالی مبدء و ازلی وابدی**
و عدم بر او عاقلست همیشه بوده است و همیشه خواهد بود زیرا که اگر حادث باشد و عدم و فنا بر او روا باشد هرگز محتاج بجنایع
دیگر نخواهد بود و واجباً لو خود صنایع عالم نخواهد بود و باید دانست که وجود او واجبست لازم ذات او است و حالست که از او منفذ
شود و جمیع ارباب ملل مختلفه اتفاق کرده اند بر آنکه او کامل است **فصل در بیان آنکه حق تعالی مبدء و ازلی وابدی**
حق تعالی قادر مختار است و هیچ ممکن از تحت قدرت او نیست **فصل در بیان آنکه حق تعالی مبدء و ازلی وابدی**
در خلوقات بنا بوده و اگر خواهد صنایع آنچه از آفرینش از آسمان و زمین و غیر اینها ایجاد میشود و اگر خواهد جمیع اشیا
معدوم میتواند کرد و قادر مختار است **فصل در بیان آنکه حق تعالی مبدء و ازلی وابدی**
بدون ازاده او یا شد ما تدسوغنی شرفی که از ادب حق تعالی با ایجاد و تعلق کرد البته موجود میشود چنانچه خود تدسوغنی
که ایما امره اذا اراد شئاً ان یقول له کن ینکون و این منافات ندارد با نکر از ادب حق تعالی تعلق با امور غیره و بگذرد بر این
مضامین است که مذکور شد که اتفاق کرده اند بر این عقول با قوال مختلفه بر آنکه عجز و نقص بر صنایع عالم روا نیست و چنین امری
یا بدیجی است نظری است که در مقدمه ما شرف و شبهه نیست **فصل چهارم آنکه خداوند عالم عالمست بهر معلومی و نفسی**
در علم او نیست و علم او با اشیا پیش از وجود آنها تفاوت ندارد با علم او بعد از وجود آنها و در اول مبدء است آنچه در اولی که ناد
بهم میرسد و جمیع اشیا مانند ذرات هوا و قطرات دریاها و عدد اشغال کوهها و برون در خنای و در یک بیابان و تقسیم نای جانوران
نزد علم او هویدا است زیرا که خالق همه چیز است بواسطه یابی و واسطه و هر که با زاده و اختیار و از روی حکمت چیزی را آفریند البته
بان چنین صفات و آثار آن علم دارد با ندک تا مبدی این مقدمه نهایت ظهور دارد دیگر آنکه مجرد است و نسبت مجرد همه چیز مساوی
دیگر آنکه هم چنانکه همه ممکنات از وجود او بند علم آنها و جمیع کمالات آنها با رمنشی میشود و کسی که همه علمها از او باشد جاهل
بچیزی نمیشود و جناب مقدمه را اشاره به هر دو دلیل در سبب کفران مجید فرموده که **الذی خلق کل شیء و هو اللطیف الخبیر یعنی آفریننده**
همه اشیا را آنکس که همه چیزها را آفریده است و اوست لطیف یعنی مجرد یا صاحب لطف کامل و رحمت شامل نسبت بجمیع موجودات
حافظ و خالق و مرتبه همه را و همه را بمشاهای مراتب کمال او میرساند و او ذات است بخفایای امور و کسی که نیک تا مثل کند در عجز
صنع قائل عالم در انساب و ماده و سترگان و حرکان مختلفه آنها بر حق حکمت و در تربیت جنات و نباتات و در رسانیدن هر یک بحال

کمال و در شرح بدنهای انسان و حیوانات و ترکیب عظام آنها بیکدیگر و الاعداد و اوقات تغذیه و تنبیه و اوقات خواب و بیداری
ظاهر و باطن که چندین هزار سال حکما در آنها فکر کرده اند و کتابها در هر باب نوشته اند و بشری از اعشار آنها پی نبرده اند
یعنی یعنی میدانند که چنین خداوندی هیچ امری بر او مخفی نیست و از هیچ امری عاجز نیست و هر چه بخواهد در آنست و این که
اشاره باینست که هر چه دارد و با بد است که علم او ازلی و ابدیست و عاقل نمیشود و سهو و سلبان و فراموشی در او نیست
و خواب و بیداری که مقلد مقلد است در او خالصست زیرا که اینها همه عجز و نقص است و او کامل من جمیع الجاهاتست چنانچه در فلسفه
و هرگاه عموم علم و قدرت و تنزه او از ارتکاب امور قبیحه ثابت شد عجز حقیقتی بجهت او و صفای ایشان ثابت میشود چنانکه
مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی پس سایر صفات کمالیه با اختیار ایشان میشود و احتیاج بدانستن دلایل عقلیه نیست لهذا
در این مقام کلام را بسط دادیم **بجز** آنکه حق تعالی مبین و بصیر است یعنی عالم با آنچه شنیدنی است از اوزانها و آنچه دیدنی
بی آنکه اوزان است شنیدنی و کوشی بوده باشد و بدون آنکه اوزان است دیدنی و چشم بوده باشد زیرا که اگر محتاج باینها باشد جسم
مربوب خواهد بود و محتاج و ممکن خواهد بود در کمال خود محتاج بغير خواهد بود و او کامل بدان خود است و علم او باینها موقوف
بر وجود آنها نیست بلکه پیش از وجود آنها و بعد از بطن آنها میدانند همان نحو که در وقت وجود آنها میدانند و این دو صفت
بعلم بر میگردند چون حق تعالی خود را با این دو صفت ستوده جدا ذکر کرده اند شاید حکمتش از این باشد که در ضمن اینها در حکمتی
که خدا را عالم بجزئیات میداند یا چون اکثر اعمال عباد که مورد تکلیف الهی است از قبیل صوم و نماز و حج و غیره این دو صفت
از مطلق علم تخصیص پذیرفته شده که داخل در جزای ایشان در معاصی و ترغیب ایشان بظاعت بوده باشد و بعضی این صفت را برای
صفت علم میدانند و ذکر آن کرده اند **ششم** آنکه حق تعالی حی است یعنی زنده است و مراد از حیات صفتی است که از آن
توانائی و ذاتی بچون معلوم شد که حق تعالی عالم و قادر است پس صفت حیات نیز او را خواهد بود اما حیات در ممکنات معانی
شدت صفتی بسیار شود و در جناب مقدس الهی بدان خود زنده است بدون آنکه صفت موجودی عارض او کرده در حقیقت این صفت
بعلم و قدرت بر میگردد **هفتم** آنکه حق تعالی مرید است یعنی کارها از او بارزاده و اختیار صادر میشود نه مانند افعال انسانها
که بدو بارزاده و اختیار صادر میشود مثل سوختن آتش و زود آمدن سنگ از هوا و از ما فعلی که با اختیار شود و بصورت آن فعل
میکنیم و بعد از آن فائده از برای آن تحمل میکنیم و آن میشود تا بعد عزم و جزم میرسد پس از فعل از ما صادر میشود و
در جناب مقدس الهی چون اختلاف احوال و عوارض میباشد پس علم حق تعالی که حق تعالی دارد که وجود فلان امر در فلان وقت بر
نظام عالم اصلاح است نسبت جو دان میشود و از وقت لهذا مستجاب میگردد که از او به علم بر میگردد و علم با صلی او آمده
و در احادیث وارد شده است که از او همان آنچه دانست و از صفات و افعال او حادث است و در این باب سخن بسیار است و از
برای تکلیف همین بس است که بدانند که افعال از حق تعالی بارزاده و اختیار موقوف حکمت و مصلحت صادر میشود و در آن افعال مجرب
نست **هشتم** آنکه حق تعالی متکلم است یعنی ایجاد حروف و اصوات منها بدید و جسمی است که او را عضوی در دهانی در زبانی بود
باشد چنانچه بقدرت کامل ایجاد سخن در درخت کرد و حضرت موسی شنید و ایجاد کلام در آسمان میکند و ملائکه میشنوند و
حی و زنده یا ایجاد نفوس میکند در الواح اسمان و ملائکه میخوانند و روحها و ارواحها در قلوب ملائکه و انبیاء و اوصیای آنها
و تکلم از صفات ذات الهی نیست که قدیم باشد بلکه از صفات فعل است حادث است زیرا که آنچه که حق تعالی است علم بان معانی در
حروف است و قدر بر ایجاد حروف و اصوات در هر چه خواهد و این دو صفت قلمیند و عین ذاتند و این صفات جدا ذکر کرده اند زیرا
نکه بنای بعثت انبیاء و تکالیف حق تعالی و انزال کتب و وجههای الهی بر اینست و کلامهای خدا که در قرآن مجید و سایر کتب اسمانی است
همه حادث است و علم حق تعالی باینها قدیم است این غیر کلام است و کلام نفسی که شاعران قایلند با حلال است **نهم** باینست که حق
صادق است و دروغ مطلقا بر او و اینست زیرا که عقل حکم میکند که کذب صریح است و از قبیح متره است و دروغ بیهوده
اینکه ما را و او است با عیار ارتکاب عمل قبیح است و این از عجز ما است که قادر نیستیم که مفسده کلام را است دفع کنیم و خدا بجز
موصوف نمیشود و با جماع ملتین و انبیا و عقول منقلاست که حق تعالی صادق است در جمیع افعال و اقوال و کتب الهیه
مشهور است بان و از جمله ضروریات است **دهم** آنکه صفات کمالیه الهی عین ذات مقدس او است این معنی که او را صفت

نفس که قیام بذات مقدس و یا شد بلکه ذات او هم مقام جمیع صفات است چنانچه در ما ذاتی هست و صفت قدرت موجود نیست که
عارضی از ذات شده است و در حق تعالی ذات مقدس او قیام مقام از صفات است و هم چنین در سایر صفات کما لیه ذات قیام مقام
همه است و بغير ذات مقدس بسبب مطلق چیزی نیست زیرا که اگر صفتی را پذیر ذات باشد یا قدم خواهد بود یا حادث و هر
مخالفی بود که اگر قدم باشد تعدد و قدم لازم آید و قدمی بغير از خدا نمیباشد پس از غیر خدای دیگر خواهد بود و هر حادثی باشد
لازم آید که واجب الوجود عمل حوادث باشد و این مخالفت چنانچه انشاء الله منکر خواهد شد و ایضا لازم آید که حق تعالی
در کمال خود محتاج بغير باشد و از مستلزم نقص و عجز است چنانچه حضرت امیر المؤمنین فرموده است که من وصفه فقل من یزین
قرینه فقل انشاء و من انشاء فقل جزاء و من جزاء فقل جمله یعنی هر که وصف کند خدا را با صفات زائده پس بجهت آنکه مقارن کرنا
او را با صفات دهر و هر که وصف کرد خدا را با صفات دهر پس اعتقاد بدو خدا کرده و یاد و بی در ذات خدا قائل شده و هر که
این اعتقاد کرد خدا را صاحب جزو هاد است و هر که این اعتقاد دارد خدا را شناخته است و ایضا فرموده است که اول دین
شناختن خداست و کمال شناختن خدا انشکاف او را بکانه دانند و کمال بکانه دانستن او است که صفات زائده را از او نفی کند
و در عدد صفات کما لیه الهی خلاف کرده اند بعضی گفته اند علم است و قدرت و اختیار و حیوة و اراده و کراهت و سمع و بصر
و کلام و صدق و ازیب بودن و ابدی بودن و بعضی از این دو صفت تغییر میسر کرده اند پس باید دانست که حق تعالی عالم است
و قادر است و مختار و حی و مرید و کاره و سمیع و بصیر و متکلم و صادق و ازیب و ابدی چون بعضی از صفات بعضی دیگر میسر کرده
و بعضی داخل صفات نمیگردد است در عدد آنها خلاف کرده اند و هر چه میسر کرد با آنچه مذکور شد **باب چهارم** در بیان
صفات نیست که از حق تعالی قویا بد کرده و در آن چند بحث است **اول** انشکاف او بکانه است و شریکی ندارد در خداوندی
و نه در خلق اشیا چنانچه محسوس بیزان و اهرمن و نور و ظلمت قائل شده اند و در استحقاق عبادت و پرستیدن چنانکه کفار و مکه
بنها را با خدا شریک کرده بودند در پرستیدن و سجده کردن و این مطلب باخبار جمیع انبیاء و ضرورت جمیع ادیان حقیقه ثابت شده است
و بیدیه عقل معلوم است که نظام عالم وجود و انتظام احوال آن بدون وحدت الهی میسر نمیشود هر گاه تعدد دو خدا بود
و دو حاکم در شهری و دو پادشاه در مملکتی باعث اختلاف اوضاع آنها کرد چون تواند بود که احوال آسمانها و زمین و کارخانه
ایجاد با این وسعت بدو اله منتظم تواند شد بلکه باندک تا قلی معلوم میشود که جمیع عالم باعتبار ارتباط آن با جزای یکی دیگر کمتر است
شخص است و هم چنانکه عقل تجویز نمیکند که دو نفس متعلق بیک بدن باشد تجویز نمیکند که دو اله مدبر عالم باشد محقود وانی گفته است
که اگر کسی دیده بصیرت اختیار بکشا بدو کرد سر و پای عالم بر آید از مغفغ که عالم روحانهاست تا منتهی آنکه عالم جسمانهاست همه
بن سلسله مشبک منتظم بیند بعضی در بعضی غرور فتنه و هر یک بتالی خود مرتبط چنانچه بنداری بن خانه است و بر احتیاج بصیرت نافه
مغنی نیست که مثل این ارتباط و التیام جزو حدوث صنایع صورت انتظام پذیرد چنانچه از ملاحظه صنایع صنایع متعدده متبصرین
هوش را این معنی منکشف کرد که با وجود آنکه بحقیقت وجود همه یکپسند چه نزد محققان اهل دانش و پیش مقرر است که مؤثر حقیقی در
همه اشیا جزو حادث نیست و واسطه آنکه مصور صور مختلف است و بسی منافر و مناکر و میان مصنوعات ایشان ظاهر
میگردد و از ملاحظه این معنی و اخفات آن منقطن هوشمند را معلوم کرد که این چنین وحدت و انتظام که در اجزای عالم واقع
جزیو حدوث صنایع آن نمیتواند بود چنانچه مضمون آیه کریمه **لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ**
ادنی نبیهای کافیه است که آن **خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْخَلْقِ الْأَوَّلِ وَاللَّهُ الْبَرُّ الرَّحِيمُ** است و اینها بر تمام شد سخن محققان
و از تحقیقات سابقه معلوم شد که هر چنانچه وجود صنایع بدیهی و فطر نیست و حدوث و نیز بدیهی و فطر نیست و هر یکی رو بیک
اله دارند و مقیم بیکر گاهند و اتفاق عقول مستقیم بر این معنی واقع است و اکثر نبویه نیز مبدأ اصلی را یکی میدانند و
میگویند نور و نور از آن قدم است و ظلمت از آن نور است و هر چه از او میسر شده حادث است و قبلی از ایشان بظواهر اظهار قدم هر دو
و در تاملی که اناناد تا مایل کنند از طاق بوحدت می نمایند و زو هات و اسیه ایشان را هر جا هلی بسته و بطلان انقار را با بدیهی
میه ناد و ذکر آنها موجب تصویب کلام است و حرف بنامیر المؤمنین فرموده که اگر خدای دیگر میبود با نیست نشانها در صول
او نیز در ذات بود و این برهما نیست قاطع زیرا که واجب الوجود با قادر بود کما لیه و فبا حق مطلق باشد هر گاه بن خدا احدی بود

و چنانچه هر دو پیغمبر برای معرفت و عبادت خود بفرستند و خلق را هدایت کنند اگر العباد با الله خدای دیگر میبود او نیز راست
پیغمبری برای شناساندن خود و عبادت خود بفرستند پس با فاد و نیست و عا جز است یا حکیم نیست و بیخبل و جاهل است
و هیچ یک از این صفات بر واجب الوجود و ذات نیست و بر این مطلب دلای بسیار است و این رساله کجا پیش ذکر اینها آید و در این
آنکه تنها که جمادی چندند که نفع و ضرری از ایشان متصور نیست مخلوقی چند که مغمور و مغلوب قادر مطلق اند مستحق عبادت
نیستند از آن واضحتر است که احتیاج به بیان داشته باشد و حق از ضروری در اسلام است **سومین** آنکه جوهری مرکب
نیست و جسم و جوهر و عرض نیست و او را مکانی و وجهی نیست لهذا است که موجود یا مرکب است یا بسیط و مرکب است که اجزا
داشته باشد یا در خارج مانند آدمی که مرکب است از اعضا و اخلاط بدن و عناصر و اجزا و در ذهن مانند جن و عقل و بسیط
است که جزوی نداشته باشد و حق تعالی بسیط مطلق است و او را جزوی نیست زیرا که اگر جزو داشته باشد محتاج به آن جزو
باشد بود در وجود و ممکن خواهد بود و جوهر نیست زیرا که جوهر از اقسام ممکن است و او را اجبا الوجود بالذات است و عرض
جست مانند سفیدی و سیاهی زیرا که عرض محتاج است به کل و هر محتاج ممکن است و جسم نیست زیرا که جسم مرکب است از اجزا و
مرکب محتاج است به اجزا و در مکان و جهت نیست زیرا که هر چه در مکان و جهت است جسم است و در جسم حلول کرده است و خدا
متزه است از هر دو و حرکت و انتقال از مکانی به مکانی یا از محلی به محلی بر او حاصل است زیرا که اینها از لوازم جسم و جسم نیست مستمرا
صانع عالم مثل فلان و چنانکه فرموده است لیس کمشله شی و شبیه و نظیری ندارد که در حقیقت ذات و کنه صفات با او شریک
باشد و ضدی ندارد که با او معارضه تواند کرد و در او فریبندش با معنی و باوری نداشته و اعتقادی که بعضی از غلامان دارند که
حق تعالی رسول و ائمه هدی را آفرید و خلق عالم را با ایشان گذاشت که راست و خالق همه چیز است از افعال بندگان و پرستش چنانچه
است که صانع عالم در بدنی نیست و بدیده سر از آله او نتواند که در دنیا و آخرت و این ضروری درین شیعه است از آیات
و احادیث بسیار و بر این معنی وارد شده است آنچه تو فهم میکنی بخلاف این وارد شده است ما اول است با ذالک بدیده دل
چنانکه حضرت امیرالمؤمنین فرمودند در بیان و زاد بدنها مبشاهده دین و لیکر بدیده است او را درها بحقیقتها ای میان و بیان
داست که کتبه ذات و صفات کماله خدای عالم بغیر او کتی نمیداند و پیغمبر آخر الزمان که اشرف مکنون است و افضل عارفان است از
بجز نموده و فرموده است که ما عرفناک حق معرفت یعنی نشناختیم تو را چنانچه سزاوار شناختن تو است و حق تعالی فرموده است
که **وَمَا تَدْرُؤُا اَللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ** معنی آنکه از نکرده اند خدا را و تعظیم او نکرده اند چنانچه سزاوار است و فرموده است **لَا يَدْرُؤُا اَللّٰهَ اَحْصَا**
وَهُوَ يَدْرُؤُا اَلْبَصَارَ یعنی ادراک نمیکند او را و او را درها و او را درها و او را درها و او را درها و او را درها و او را درها و او را درها
او را درها و او را درها و او را درها و او را درها و او را درها و او را درها و او را درها و او را درها و او را درها و او را درها و او را درها
و محواس باطنه تبارد زاله او نتوان کرد مانند وهم و خیال **پنجمین** است که جناب مقدس الهی محل حوادث نیست که احوال مختلفه
او وارد شود مانند سهو و سب و خواب و لذت و الم و درد و بیماری و جوانی و پیری و لذت خوردن و اشتیاق
ساعه کردن و غل و غلبه و مقوله از مقوله آن عرض نیست زیرا که اکتاف با این عوارض همه دلیل عجز و نقص و احتیاج است و حق تعالی
و احتیاج مبتدئ است و محل سخن در این باب است که آنچه از صفات کماله الهی است حادث نتواند بود و از او منتقل نتواند
چقدر است زیرا که اگر اینها حادث باشد حق تعالی پیش از عرض از صفات ناقص و عاجز و جاهل خواهد بود اگر از
حشود بعد از آن ناقص خواهد بود و هیچ حال نقص بر او نیست اگر آنچه حادث میشود و صفت نقص باشد عرض آنحال
خواهد بود و آنچه از صفات ذات نیست و صفت فعل است حادث نتواند بود مانند خالق و رازق و محیی و ممیت زیرا که حق تعالی
در ازل خالق بوده و الا با ما که عالم فلانیم باشد و خلق الهی همیشه بوده باشد و این صفت کمال حق تعالی نیست که از عدم آید
اولا درم آید بلکه آنچه صفت کمال است در بودن بر اینها است که در هر وقت که میبختد اندام پیدا نماید و از قدیمیت و هرگز از حق تعالی
منتقل نمیشود و گاه باشد که در ام صفت فعل نقص حق تعالی باشد مثل آنکه هر گاه مصلحت در این روز بوده باشد
اگر پیش از این روز ایجاد کند خلایق مصلحت است و موجب نقص است و هم چنین زیرا که در هر گاه خلایق مصلحت باشد
و فعل او در نقص او خواهد بود نه کمال او چنانچه گفته اند که صفت ذات است که حق تعالی با او کرده و بعضی از موصوف

تواند بود صفت فعل است که با آن صفت و صفتان موصوف تواند بود اما از آن مثل علم که علم الهی طبعی است و کس نمی تواند
و مجهول مطلقا موصوف تواند بود و هر چه چنان قدر جناب حق تعالی قادر بر هر ممکن هست و غیر از آنچه وجه با و نسبت تواند
دادن در تمثیل خلق می تواند گفت که خدا هفت آسمان آفریده و زیاده از هفت آسمان چون صیقلیت نبوده خلق کرده است
و زید را خلق کرده و پس از آن خلق نکرده و بترنده کردن موصوف کرده و بمیزانیدن موصوف کرده و یکی را غنی و دیگری را
فقیر کرده است و هر یک از اینها موجب تغییر در ذات مقدس او و نقص او نیست زیرا که کمال ذات مقاس او قدرش کامل و علم
عاقب و غیرت محض است و اختلاف در قابلیت مواد ممکن است و هر چیزی را در خود قابلیت ماده و معیشت نظام کل
بهره از قبض شامل خود داده است اگر زیاده از آن عطا فرماید یا مخالف علم شامل او خواهد بود بکل مصالح و مضایح کل
بلا تشبیه از بابیت بازان و رحمت که چون بسیار در هر چیزی بیخود بسیار اما با عینا و اختلاف مواد و قابلیتات در بگویند
کل و سنبل میروند و بگویند که در هر یک از اینها ظاهر میگرداند و در بگویند میان اشجار و اثمار و در دیگری آبها و انهار و بگویند
و این خانه را آبادان میگرداند و در دیگری او بیرون و همه از یک بار است هر چه هست از قامت سازنی اندام ما
و در تشریف تو بر بالا کس کوتاه نیست و در این رساله زیاده از این بیان مناسب نیست ششم آنکه جناب حق
نامهای بسیار هست چنانکه فرموده و قیل الا سماء الحسنی فادعوه بها یعنی خدا را نامهای بسیار است و هر چه هست پس بخوانند
او را باین نامها و اسماء بسیار و آیات و اخبار و ادعیه وارد شده است و احوط است که خدا را با غیر نامها که در آیات و اخبار
وارد شده است بخوانند حق است که نامهای خدا در چند اند و مخلوقات و حادثات و بعضی از ستمان قابل شده اند که نامها
خدا عین او است و این سخن چندینانی شیطانیست در اخبار وارد شده است که هر که باین قول قائل شود کافر است و هر که عبادت
نام کند بی معنی کافر است و هر که عبادت نام و معنی هر دو کند با خدا شریک قرار داده و هر که عبادت کند ذاتی را که این نامها را
اطلاق میکنند خدا را بیگانه میگرداند پس سبیده است هفتم آنکه حق تعالی با چیزی متحد میشود زیرا که اتحاد آشنی محالست و او را
زن و فرزند نمی باشد و در چیزی حلول نمیکند چنانکه رضای میگویند که حضرت عیسی فرزند خداست یا خدا را و حلول کرده است
یا با او متحد شده است و اینها همه مستلزم عجز و نقص حق تعالی است و عین کفر است و آنچه بعضی از صوفیه میگویند که حق تعالی
عین شما است یا آنکه ماهیات ممکنه امور اعتباری تواند و عارض ذات حق شده اند یا آنکه خدا در عارف حلول میکند یا او متحد
میشود همین اقوال عین کفر و زندقه است و هر چه چیز آنچه بعضی از غالیان شیعه گفته اند که حق تعالی در رسول خدا و ائمه هدی
حلول کرده است یا با ایشان متحد شده است بصورت ایشان ظاهر شده است همه کفر است و ائمه از ایشان تبرک کرده اند و ایشان
لعن کرده اند و امر قبیل بعضی از ایشان نموده اند و حضرت امیر المؤمنین جعفر از ایشان زاید و ده لاله کرد هفتم آنکه حق تعالی
در قدم بودن شریک تبار و در هر چه غیر ذات جناب مقدس است و شایسته است که جمیع ارباب ملل بر این معنی اتفاق کرده اند و اگر
حدوث و قدم زاد عرف حکما بر چند معنی اطلاق میکنند اما آنچه اتفاقا ارباب ملل است آنستکه آنچه غیر حق تعالی است وجود
ابدانی دارد و از منزه وجودش از طرف ازل متناهی است و غیر حق تعالی وجودش ازلی نیست و این معنی اجماعی مسلمانان
جمیع اهل ادیان است آیات و اخبار و کلام صحیح بر این معنی وارد بسیار است و فقیر در کتاب تجار قریب بدو
کتب معتبره خاصه و عامه در این باب مزاد نموده ام با دل عقولیه جواب شبهه فلا سفره در احادیث معتبره وار
قائل شود بقدمی غیر از حق تعالی کافر است با سبب در بیان صفاتی است که متعلق است با فعال حق
چند بحث است بحث اول آنکه مذهب ما منه است که حسن و قبح افعال عقلی است و مراد از حسن آنستکه فاعل فاعل
اگر آن فعل را بکند مستحق مدح و ثواب باشد و قبح آنستکه فاعل قادر اگر آنرا بکند مستحق لعنت و عقاب باشد و فعل را
فی نفسه قطع نظر از وارد شدن شرع حسی و قبحی میباشند که مستحق مدح یا ثواب و لعنت یا عقاب که در آن چشمه نگاه
هست بیدیه عقل همه کس میدانند مانند نیکی است گفتنی که نفع رساند و قیاحت دروغ گفتنی که ضرر رساند و نگاه هست
که نفع معلوم میشود مانند زاسپیکه ضرر دیکسی رساند یا دروغی که نفع رساند که علم بحسن و قبح آنها خارج بنظر و فکر است
و نگاه هست که عقول اکثر خاخر است از تمام آنها و لیکن بعد از ورود شرع حسن و قبح آنها را میباید مثل حسرت و زود از خود بیگانه

و بعد و گوید و اول است سوال و شاعر با هنر است میگوید که حسن و غیر افعال طبعی و شاعر است هر چه را از
شاعر امر کرده حسن میشود و هر چه از وی از آن کرد فتح میشود پس گوید مردم را اگر از هر چه میگویند و اگر از هر چه از خدا
میگوید خوب میشود و بطلان برینند هب طبع نظر از حکم عقل و از و امانت و امانت و اختیار و بسیار ظاهر است **بخت**
انه سماع عام فعل فتح نمیکند و محال است که او صادر شود و زیرا که فاعل فتح با عالم بقیان فعل نیست با هست اما فاعل
شیرینان نیست با محتاج است جان فعل فتح با فاعل در بر اثر آن هست و اختیار با آن نداده اما بقیان فعل را میکند بنابراین اول
جمله خدا آن بسیار است و بنابر هر چه و بنابر هر چه و بنابر هر چه و بنابر هر چه و بنابر هر چه و بنابر هر چه و بنابر هر چه
فتح از او صادر و نمیشود **بخت** انکه هر فعلی بندهگان و امر افعالی که اختیار از ایشان نیست تکلیف نمیکند
بان منبر فعل آنها و منبر اول آنها و بندهگان در فعل خود مختارند و فاعل فعل خود فاعل ماطاعت باشد و خواصصیت
و اکثر امانت و معشر با این قول قائلند و شاعر بگوید اکثر اهل سنت اند میگویند که فاعل افعال بنده خداست و بندهگان
مطلقا و افعال اختیار و ندادند بلکه خلیل در سنت ایشان افعال اجباری میکند و در لزوم فعل مجبورند اما بعضی از ایشان می
گویند که از این از بند و مقارن آن فعل میباشد اما آن را از مطلقا و غلی در وجود آن فعل ندارد و این مذهب باطل است
بخت و **بخت** انکه ما باید به عقل و وجدان خود بسیار که فرشت در افعال ما میان حرکت و عیش که با اختیار
ناست و حرکت که با اختیار خود میکنند و هر چند فرشت بسیار است که کسی از نیام فرزند یا کسی از نیام نیراید و اگر هر فعل
با اختیار ما باشد یا نماند یا نماند که اصل فرشت باشد میان این افعال **بخت** انکه هر فعلی امر کرده است بطاعت
و عداوت با این کرده است و فری کرده است از عصیت و عیب عذاب برین نموده است پس اگر افعال عباد با اختیار
ایشان نبود باشد و تکلیف کردن ایشان و عذاب کردن بر عصیان ظلم و بیچ باشد مثل آنکه کسی دست و پای غلام خود
ببندد و بگوید که برو فلان چیز را بیاور و از آن غذا که چنانچه آوردی با خود بیا که با عصیان برو و غذا که چنانچه آوردی
ببندد بر خندان و امانت و گیسف ظالم شران که کمز و معصیت داریم سن و دل و زبان کسی با اختیار او جاری کند و او
اید الا با بسیار این در جهنم میوزاند و خورد در بسیار جای از قرآن میفرماید که خدا ظلم کند نیست بر بندهگان و **بخت**
حق تعالی در مواضع پیشما و از قرآن مدح مفران بارگاه اهل حق کرده است و طاعت و ذم مردم و دان دوگاه عزت نموده است
بر کفر و معصیت پس اگر ایشان فاعل خود نباشند مدح و ذم ایشان مطاعت بی خریدی خواهد بود و بر خلاف است و بنا بر
دو احوال بسیار خواهد شد است که نه جلوت که ایشان و افعال جبر کرده باشند و فرقی نیست که ایشان از خود و اگر باشند
و بلکه امری است میان این دو امر و اکثر گفته اند از آنست که خدا جبر کرده است خدا را و بنده با زاده خود کرده است اما استیفاء
خداست مانند اعضا و جوارح و قوی بدنی و روحانی و آلات و ادوات و فاعل در فعل و کار است از جانب خداست و امر با این
در حدیث وارد شده است **بخت** **بخت** و در حق است که خداوند خالق و افعال عبادت و از اینست زیرا که خداوند خالق
و توفیقان خدای کسی که مستحق آنها باشد بقیان و افعال حسیست در فعل طاعت و خداوند خدا و افاضل او بخود
در حقیقت در فعل معاصی آنها هیچ بختی نمیرسد که علی اختیار از او بشود و او مضطر باشد در فعل یا شرک مانند آنانی که در
بخت و بخت فعل ما مورس از او مثل آنکه ببرد و بگوید که فرزند و فلان مناع و از برای من ببرد
هر چند این کار را میکند بنابر او میدهد و هر چه که نکرده تا از نه با و میفرماید که بگردد و بگردد و بگردد و بگردد
کرده است مستحق صلوات است و آنکه نکرده است مستحق ده تا از نه است و اگر یک غلام فرمان برادر است و خداوند پیشتر کرده
بزداد و ست فرستاد و بعد از آنکه ببرد و آن تکلیف را کرد و حجت را تمام کرد او را بقیان میطلبید و ملاطفتها و مهر نایب میکند
و ناکند میکند که البت فرمان خداست و بکن و شب از برای او طعام میفرستد و الطاف زیاد و مستیابین غلام میکند
و فرزند این غلام خدمت را میکند و او نمیکند اگر این را صد بار دهد و او داده تا از نه ببرد کسی او را خدمت نمیکند
نه بلکه این غلام نه در سکون مجبور شد است و فرزند و فرزند و فرزند و فرزند و فرزند و فرزند و فرزند و فرزند
تمام است این قدر حدیث حق سبحانه تعالی در اعمال عباد از امانت و اختیار معلوم میشود و همین قدر که باطل
گرد و حوض بسیار و این مسئله نباید کردن که در غایت اشکال و محال اقرش اقدام است و فری بسیار و افعال او نکرده

در این مسئله وارد شده است و کجاست **و کجاست** است که لطف بر حق تعالی واجبست بحسب عقل و لطف است بر حسب حکمت
فردیست که اندک بطاعت و دور کرد از معصیت مانند فرستادن پیغمبران و نصب کردن امامان و وعده و وعید و ثواب و
عقاب و امثال اینها **و کجاست** است که حق تعالی حکیم است و کارهای او منوط بحکمت و مصلحت است و فعل عبث و بیهوده
از او صادر نمیشود و او را در افعال اغراض صحیح و حکمتهای عظیم ملحوظ میباشد ولیکن غرض در افعال الهی عاید بر بندگان
سبکدود و عرض و تحصیل نفع از برای خود نیست و بر این قول اتفاق کرده اند امامت و معتزله و حکما و اشاعره گفته اند
خدا معال با غرض نیست و آیات و احادیث بسیار بر بطلان این قول دلالت میکند و اکثر امامت را اعتقاد است که آنچه
اصح باشد از برای خلق و نظام عالم فعلش بر حق تعالی واجبست و بعضی از متکلمین با اعتقاد است که مبادی افعال الهی
مضمون مصلحت باشد و اصل بودن ضرورت نیست و ظاهر آنست که در این مسئله نیز ضرورت نیست **و کجاست** است
نیوتن و در آن چند مقصد است اول آنکه امامت را اعتقاد است که بعضی پیغمبران بر حق تعالی واجبست عقلا و
که لطف بر خدا واجبست باجماع شیعه و خصوص متواتره وارد است بر آنکه جمیع انبیاء از اول عمر تا آخر عمر معصومانند از کلمات
کبیره و صغیره عمدا و سهوا و در این باب یاد که عقلمند و نقلیه قائم است و سهو و نسیان بر ایشان در تبلیغ رسالت و وحی
البتة جایز نیست و اگر بر قول ایشان اعتماد نتوان کرد و اقامه و غیر از امور عاید و عبادات باز مشهور میان علمای امامت
است که جایز نیست و بعضی دعوی اجماع بر این کرده اند و این باب بویژه و بعضی از محدثین گفته اند که سهو و شیطانی بر ایشان
جایز نیست اما جایز است که حق تعالی ایشان را سهو بدارد از برای مصلحتی چنانچه حضرت رسول در نماز عصر یا ظهر سهو کرد
و در تشهد اول سلام گفت چون بخاطر آن حضرت وارد شد برخواست و دو رکعت دیگر کرد و گفته اند برای شفقت بر امت چنین
کرد که اگر کسی در نماز سهو کند مردم او را سرزنش نکنند و دیگر آنکه در ایشان کما از خدای نکتند و اکثر علمای این سهو را واقع نمیدانند
و احادیثی که در این باب واقع شده است حمل بر تقصیر کرده اند و باید دانست که معصوم بر ترک گناه مجبور نیست ولیکن حق تعالی لطف
چند نسبت با او میکند که او با اختیار خود ترک معصیت کند بسبب قوت عقل و فطانت و ذکا و کمال اهتمام در وظائف حق تعالی
و تصفیه باطن از اخلاق ذمیه و تخلص از باخلاق و حسن بر تیر و رسد که عیب جناب قدس الهی در دل او مستقر کرد و او از قدس شهود
نفسانی و خیالات جسمانی رهایی یابد و پیوسته مشغول مطالعه حال حق باشد و جلال و عظمت الهی بر دل ظهور کند پس بسبب
کمال معرفت پیوسته خود را منقول و نظر برورد کار خود داند و غیر آنچه رضای محبوب و در آنست بر کرد خاطرش نکرده و اگر نادان
خیال معصیتی در خاطر او در آید ملاحظه جلال الهی نکند از آنکه پیرامون آن کرده و احتیاط شرم کند از آنکه حظور چنین خداوند
جلیل که پیوسته مراقب اوست مرتکب معصیت او کرد و با این اسباب معصیت را صادر نتواند بشود اگر چنان باشد
که جمعی گمان کرده اند که حق تعالی او را مجبور میکند بر ترک معصیت هر آنکه عیبش برای او کمال نخواهد بود و بر ترک آن
قوای نخواهد داشت و بدانکه آیات و اخباری که موقوم صدور معصیت است از انبیاء که مضمون تطای ایشان است
ما قول است یا رتکاب مکرره و ترک اولی چون نسبت جلال مرتبه ایشان این نیز عظیم است تقیر از آن معصیت نموده اند
و جوهر دیگر دارد که در جوهر القلوب ذکر کرده ام و آنچه در تفاسیر و تواتر ذکر کرده اند از قصص انبیاء مضمون خطای ایشان
اکثر از موضوعات و مقدمات است که از کتب خود برداشته از برای آنکه خطاهای خلفاء جور خود را هموار کنند
در کتب خود بپردازد نموده اند و جمعی از ناقصان شیعه نیز اینها را در کتب خود ذکر کرده اند و احادیث بر رد آنها از طرف اهل
بیت بسیار است که در کتب عرب و فارسی برآورد نموده ام این رساله کنیایش ذکر آنها نماند پس با آنها اعتماد و اعتقاد
نباید کرد مفصل گویم طریق دانستن حقیقت پیغمبران معجز است زیرا که هر که دعوی مرتبه بلندی میکند بعضی دعوی
و نادر نتواند چنانکه گفته اند ای بسا ایلیهم آدم روی هست پس هر بدستی نباید داد دست چنانکه شخصی دعوی
کند که من از جانب پادشاه به شما حکم باها طاعت من کنید بعضی گفته او کسی از او قبول نمیکند تا جمعی از جانب پادشاه طلبند
قبول ایشان که مخصوص پادشاه باشد نماند باشد و معجزه مثل است زیرا که معجزه فعلی است که در از ایشان بیان
باشد و برخلاف معجزاتی باشد و مقارن دعوی پیغمبری صادر شود پس اگر فعلی باشد که از ایشان شود آن معجزه

منبت مثل آنکه گوید در وقت طلوع آفتاب چرخ زمین است که آفتاب حال طلوع میکند و اگر مغرب دعوی پیغمبری نباشد از آنکه
 گویند پیغمبر مثل ما با حضرت مریم و هر که شخصی دعوی پیغمبر میکند و گوید که خدا مرا برای و پاس شد بن و در بنای خدای
 مرشاده دلیل من نیست که موافق با اشاره من مانده و آید و فهم میکند با این مرده و از آنکه میکند و در هر انباشت آن مراد شود
 ما البته میدانیم که آن راست میگوید و هر که خدا بر هر چیز قادر است و عیش و عشرت هر چه خواهد کرد است چنانکه بیان کردیم پس از این
 مرد کاذب باشد دعوی او بیخ خواهد بود و طاعت او از این است پس خدا عزای هر چه میگوید خواهد بود و این بیخ است
 پیغمبر خدا است چنانکه معلوم میشود و باید که پیغمبر و طاعت او را لایق باشد تا او را لایق باشد و اگر موافق نباشد دلالت بر کذب
 صاحبش کند چنانکه نقل کرده اند که مسلمانی که دعوی پیغمبر میکرد و با او گفتند که محمد برای کوری در حال در روشن شد و کسی
 طلبید که یک چشمش کور بود در آن چشم روشن کرد و روشن گفتند که محمد است اما بدان مبارکش داد و چاهی که خشک شد بود
 آنرا حنق چاه پر آب شد آنملعون در چاه کم آبی آید هنر اناخت خشک شد و پیغمبر مکتوبه خوانند **مفصل بیستم**
 باید که پیغمبر افضل از جمیع امت خود باشد و اعلم از همه باشد زیرا که افضل مفضل مفضل عقل است و باید که عالم باشد جمیع
 علوم که امت با آنها آشنا چند و باید که صفات کمال موصوف باشد مانند کمال عقل و زیرک و عظمت و قوه رای و شجاعت
 و کم و سخاوت و تبار و بزرگوار خود و عزت و درین و وقت و رحم و مروت و تواضع و نرمی و مدا و اولاد و ذر و دعا
 صلوات علی و اهل دین و غیره باشد از صفات ذمه مانند کینه و نجل و حسد و حرص و محنت و بنا و حجت مال و کج خلقی و غیره
 از خوبی که موجب فخر است خلق باشد مانند خوره و پستی و کوری و کوی و کنی و امثال آنها و از طبع در نسبت که از ولد از آن باشد
 و شبیه نباشد و پدرانش دینی نباشند بلکه صفتهای دنی داشته باشند مثل جوانی و جوانی و جوانی و بیطاری و کارهای
 که منافق مرتد باشد از او صادر نشود مانند چیزی خوردن در میان با زارها و در حال راه رفتن و امثال آنها و این بود
 بعضی از علماء ذکر کرده اند در بعضی سخن میبرد و بعد از آن پیغمبرانی که از اجداد حضرت رسول بوده اند است حسیلا
 بوده اند چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد اما باید که پیغمبران اگر چه از کلام بعضی ظاهر میشود که باید که مسلمان باشند اما
 نباید که نباشند و دلیل عقل و نقل برین قایل نیستند و بعضی از اخبار که در باب احوال حضرت خضر و غیره وارد شده است
 در جلاش دارد و روشن است و این باب اول است **مفصل چهارم** آنکه علمای امامت اتفاق کرده اند بر آنکه انبیاء و ائمه صلوات
 علیهم جمیع افضل اند از جمیع ملایک و بر این مضمون اخبار بسیار است و از آن عقاب پیغمبر است که گفته اند و میان مخالفان
 خلاف بسیار در این مسئله هست عدد انبیاء ثانی است و مشهور است و بسیار است و چهار است باید که جمیع
 که جمیع انبیاء و اوصیاء ایشان بر خوانند و آنچه در قرآن مجید واضح شده و ثبوت ایشان ضروری بر اسلام شده است مانند
 حضرت آدم و شهاب و نوح و هود و صالح و شیب و ابراهیم و لوط و موسی و عیسی و اسماعیل و اسحق و یوسف و داود
 و سلیمان و ایوب و یونس و الیاس علیهم السلام از ثبوت و حقیقت ایشان واجب است و هر که انکار یکی از ایشان کند کافر است
 و عقاوت در مراتب فضل ایشان بسیار است و افضل از همه نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد است و ایشان را اولی الامر
 مینامند و مرتب ایشان تا سبع مرتب پیش است و افضل از همه حضرت رسالت است و بعد از آن حضرت ابراهیم عزیز است
 انبیا افضل است و فرقی مبنای نبی و رسول بوجه مختلفه ذکر کرده اند بعضی گفته اند که رسول است که ملک در پیداری دارد
 فائز شود و نبی شامل آن است که در جواب بر او نازل شود و بعضی گفته اند رسول است که مبعوث شود بر جمیع عالمی
 نبی شامل آن است که کسی که مبعوث نباشد و بعضی گفته اند رسول است که کتابی با او آمده باشد و نبی شامل آن است
 که حافظ شریعت دیگری نباشد و در احادیث معتبره وارد شده است که پیغمبران بر چهار قسم اند پیغمبری بود که بر خود مبعوث
 بوده است و بر دیگری مبعوث نبوده است و پیغمبری بوده است که در جواب مبعوث است و صدای ملک را میشنید و
 در پیداری ملک را نمی بیند و مبعوث بر حادی نبوده است و بر امامی بوده است یعنی تابع پیغمبر دیگر بوده است مثل
 یونس و آنکه در جواب بیند و صدایش شود و ملک را در پیداری بیند و خود صاحب شریعت باشد و امام است و در
 احادیث معتبره وارد شده است که نبی است که در جواب مبعوث است و صدای ملک را میشنید و امامی نیست و رسول
 است که بعد از او مبعوث شود و در جواب ملک را می بیند و در پیداری ملک را می بیند و امام صدای ملک را میشنود

و از آنجمله آنست که در آنکه او از جن بیختری مبعوث شد بانه و اگر آنکار کرده اند و بعضی گفته اند پیغمبری
 یوسف نام بر ایشان مبعوث گردید و آن ثابت نیست و توفیق در این باب اولیاست مقصد پنجم در بیان کیفیت
 پیغمبری میل بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف است و دلیل پیغمبری او آنست که دعوی نبوت نمود و حجة
 با همه بسیار بود و عوامی خود ظاهر ساخت و هر دو متواتر است اما دعوی پیغمبری پس همه او باب ملل و نحل یافتند که او دعوی
 پیغمبری کرد و اما پیغمبری معجزات آن حضرت زیاده از حد و احصاست بلکه جمیع احوال و افعال و اخلاق آن حضرت معجز بود
 معجزات آن حضرت در نوع است اول قرآن مجید است و آن متواترترین معجزات آن حضرت است که تا روز قیامت باقی است
 و در هر زمان که پیغمبری مبعوث می شد غالب حجة آن از جنس انسانی بود که در آن زمان شایع تر بود و اهل آن زمان در آن
 ماهر بودند و اما آنکه حجت بر ایشان تمام می باشد چنانکه در زمان حضرت موسی چون مداور بر سر بود حق تعالی او عصا و
 آینه و امثال آنها را داد که قوم او از ایشان مثل آنها عاجز شدند بآنکه در آن جنس ماهر بود و در زمان آن حضرت
 شد پیغمبری منزه بسیار بود و طیبیان خاندان مثل جالبوس و امثال او بودند فلین حضرت پیغمبر بود و ذکر کردن و کور
 روشن کردن و خوره و پسی و امثال او در آن و امثال اینها و او در یک شب بفعل ایشان بود اما از نوع متواتر بود و در
 زمانی که حضرت رسالت پناه محمد ص مبعوث گردید و میان عرب چون مداور بر سر فصاحت و بلاغت بود و استخوان سخن آن فصیح
 و طبع میاوردند و بر کعبه می ایستادند و با آن میگردند حضرت قرآن مجید را آوردند و بخند می نمود و فرمود که اگر پیغمبری
 من است در این مثل این قرآن میاوردید ایشان عاجز شدند و تواتر استخوان آوردن پس فرمود که در مورد مثل این قرآن را
 نیاوردند و تواتر استخوان فرمود که یکسوره مثل این قرآن را میاوردند و ایشان متوجه شدند و اتفاق کردند و مثل سوره
 کوچکی بنام زدند با آن حرفی که در آن کتاب است حضرت داعشند و آن کتاب حینکهای عظیم و گشته شدند و اسپر شدند کردند
 و آنچه از ایشان خواسته بود بنام آوردند که هر چه بود در آن کتاب میاوردند با او فوج و میان عرب و علم و دانایان
 میان اهل کتاب و در زمانهای بعد از آن تا حال با آنکه در همه اعصار در زمین آن حضرت فصاحت و در سن آن
 آن حضرت میاوردند و بنام آوردند و تواتر استخوان آوردن پس معلوم شد که از جنس فعل بشر نیست و صلواتی عالم است که پیغمبر
 پیغمبر بود و تواتر استخوان آوردن و از زبان ای جادوی منکر و الا انگریز بکذب و دروغ و اضلال خلق و انواع فواح لان مهملند
 و آن فصیح است و بر حق تعالی ایشان بیخبر محالست و در وجه اعجاز قرآن مجید خلافت که با از غایت فصاحت و بلاغت است
 بآنکه هرگاه از او معارضه میکردند حق تعالی صرف قلوب و سدا دهان ایشان می نمود که ایشان نمیتوانستند نمود و اگر اعجاز
 بود و وجه حاصل میشود لکن حق است که اعجاز از چندین وجه بود و جمیع از جهت فصاحت و بلاغت و طاعت که
 در پیغمبری که تواتر میشود اما ایشان از معجزات دیگر می فهمند و هر قدر از آن که در میان کلام وضع واقع شود مانند
 با قوت و تواتر و لعل بد حجتان میسر و خشد و جمیع فصاحتی عدنان و بلغای مخطان از عیان تفصیلت و بلاغت آن
 نموده اند و در آنست که در آنکه هر که پیغمبر بنام از آن بی سحر و جادوی گفت برای معجزات بود که پیغمبر میاوردند و چون آنچه
 در این احوال است باقی است و اسما اقلی از دل شده از بیم و سوائی در شب آمدند و نوشتنهای خود را بر کرت شدند
 بر آن کردند و چون پیغمبر از همه بیاید است و هر چند کسی طبع کلام فصاحت و اشعار و خطبای ایشان نماید قرآن
 پیغمبر است این اسرار و معجزات و جمیع بلغای آن زمان از عرابیان منجبه و چنان بودند **و جبر است**
 که تا آنکه حق تعالی فرموده است و لو کان من عند غیر الله لوحد و اهل اختلاف کثیر یعنی اگر قرآن از غیر
 حق تعالی بود و از سوی ایشان در آن اختلاف بسیار زیرا که از غیر هر گاه کلامی با این طول صادر شود نمیشود که مشتمل بر تناسل
 و اختلاف است از جمله اختلاف حکم و مضمون خصوصاً و فنی که امتا کشیده آن سخن صاحب خط و سواد
 را تا در یک زمان آید و سوره سوره نویسند و اکثر نویسندگان متفق و در زمین او با سواد و در یک اختلاف در خط
 و در خطی اگر خطی در خطی است فصاحت هر چه دیگر وضع بدست اگر بدست نماید اسف بدست دیگر و اینست
 که چون در یک کلام و یا طرد و تزیین است و کلامی که از اول آن امر در دعای و دعای بلاغت
 و مناسبت مشتمل باشد صادر میسر و در مکر از کسیکه هیچ گونه اختلاف در ذات صفات و

افعال و احوال ایشان و چرخان از جهت اشغال معارف و فانی و بی‌پایه بودن و فساد و پیمان خرابی خود
 در اهل مکه علم بر طرف شده بود و آن حضرت پیش از بعثت با هیچ ملت از علماء اهل کتاب و غیر ایشان معاشرت ننمود و در
 مسافرت میلاد دیگر سپید و متوجه شد که طلب علم کند و آنچه عیب در چند هزار سال در معارف فانی فکر نمود و مانند
 هر سوره و آیه با حسن و جویب پدید فرموده و امری که مخالف عقول مسلم و اهل علم مستقیم نباشد مطلقاً در آن نیست و هر
 آن حضرت طایفه عرب که بعد از علم و ادب مشهور آقا بود و کما زود و فور علم و محاسن آداب و مکارم اخلاق و معارف
 ساکنان مسیح طایفه کرد بدقت و علی‌الجهان در آن کتاب علم و ایمان محتاج با ایشان شدند و چرخان
 از جهت اهل مال بر آداب کریمه و شریح فویبه زیرا که در مکارم اخلاق و تقوی حکم و علم و در مسائل فکر کرده بودند و در
 اصناف انبیاء شده و در شریعت قانون چند برای نظام احوال عباد و دفع نزاع و فساد در معاملات و مناکحات و
 معاشرت و حدود و احکام و عدل و حریم مقرر کرد و آینه که در هر باب هر چند علم از زمان و عقل از جهان فکر نمایند خدا
 در آن عیناً متدلیف و در هر امر قاعده بهتر از آنچه در کلام معجز نظام و شریعت سیدنا امام علیه و علی‌السلام مقرر کرد
 نمائند و صلح و آسودگی عقل خود رجوع نمایند بدانکه از این معجز عظیم تر نیست و چرخان
 از جهت اشغال بر بعضی آینه سالقه و فرزند معاصمه که در آن زمان مخصوص اهل کتاب بوده و در بکران از حکوم
 اهل کتاب متواستند که نکره پیمان حضرت نمایند در هیچ جزوی از اجزای آن ضمایح مخالف مشهور پیمان ایشان بود
 حقیقت از اهل ایشان ظاهر گردانید مانند کشتن و برادر کشیدن حضرت عیسی و آنچه در کتاب ایشان بود و
 مصلحت نفسی میل داشتند و ایشان ثابت گردانید مانند صفت سنگسار و حلال بودن گوشت مشر و غیر اینها که در
 در حیوانه القلوب از آن نموده ام و چرخان از جهت خواص سوره و آیات که همان است که شفای جمیع
 درد های جسمانی و روحانی و دفع شوبلات نفسانی و وسوسه شیطان و امن از عوارض ظاهری و باطنی
 دشمنان اندرونی و بیرونی در آیات و سوره فرمائی هست و تجارب صادق معلوم کرده و تاثرات قرآن مجید
 در جلا قلوب و شفا صدور و وویط جناب مفلح و بختان و بختان از ضرب شهابان نفسانی نبوده از آنست که جلا
 وی انکاران نماید با غافل و اخیال ناممل با شکر و چرخان از جهت اشغال قرآن مجید است بر اخبار
 معینه که غیر حق تعالی را بر اینها اطلاعی نیست و ایشان یاد میرانست که احصا توان کرد و آن هر دو قسم است هفتم
 اول آنست که در بسیاری از آیات که هر چند داده است بلایه کاران و منافقان در خاطرهای خود میکنند و با بابت
 بران و پنهان مذکور میکنند و با و خاطرهای خود میکنند و آیندند و بعد از خبر دادن نکره پیمان حضرت می
 کردند و اظهار تداست و اقامت میکردند چون معنی میکنند خالی میکنند و میکنند و میکنند و میکنند
 خبر پیمان حضرت خبر خواهد داد و از این نوع بسیار است و اکثر یاد در حیوانه القلوب ذکر کرده ام
 هشتم آنست که در بسیاری از آیات که هر چند داده است با مو را آید که خبر خدا و ابرار
 اطلاعی نیست پیش از وقوع آنها مگر روحی و الهام الهی مانند خبر دادن از عدم ایمان ابولهب و جمع
 دیگر و خبر دادن از مدلت بهر و آن تا و ز قیامت و چنان شد و تا حال یاد شاه در میان ایشان بهم رسید
 است و در هر شهر و دیار و قریه از اهل و روزگار و فدا و فدا که ایشان مثل منزند و خبر دادن از غیر بلاد و بی
 اهل اسلام و خبر دادن دخول مکه معظمه برای عمره و از نعم که مشرف بر کشتن آن حضرت هبوی از بلاد کعبه و خبر
 دادن از عصمت حضرت رسول و از شرم مردم و خبر دادن از غلبه و رومیان بر کربان عجم و خبر دادن از بسوز
 کوفران سلع و اولادان حضرت و بر افتادن بنی امیه و سئل آنها که حضرت را اثر کشتند و خبر دادن از عدم آرزوی
 بهودان امر که او چنان شد و اکثر در وجبات القلوب مذکور است هشتم اول در بیان محاسن آن
 سایر معجزات آن حضرت بدانکه حق تعالی هم پیغمبری و معجز عطا کرده بمانند که مثل او را و زبانه بر آن جان
 عطا کرد است و معجزات آن حضرت را احصا نمیتوان کرد و زبانه از هزار معجزه در سوره کتاب آمده که در
 معجزات آن حضرت چند قسم است معجزه اول آنکه پیوسته بود از چین نورانی بر او طبع بود و چون

کثرت
 در معجزات آن حضرت
 و در بیان محاسن آن
 و در بیان معجزات آن
 و در بیان معجزات آن

ماه شفاعت چنين ميسر اين مغلذ انوار او برود و پواو مينايد و گاه دست مبارک را بلند ميگردانند تا انکشتان منور شود
و مانند شمع روشن ميگردد **معجزه نهم** بوي خوش اين جناب بود چنانچه هر وقت اين جناب از راه ميگذشتند
تا دور و دور زياده هر که ازان راه ميرفت ميگذاشتند که حضرت ازان راه رفته است از عطر او و عرفا اين جناب جسمي
کردند و هيئت بوي عطرها بود و داخل عطرهاي ديگر ميکردند و اولوايي نيز در ان حضرت را آوردند و گفت اي ابي دورد هان
مبارک گرد و منضمه کرد و در دلور بخت انا بازشک خوش تر شد **معجزه دهم** آنکه چون در اوقات مبارک
تا راه ميرفت او را سايه نبود **معجزه چهارم** آنکه با هر که اين جناب راه ميرفت هر چند او بلند بود حضرت بل سر
کردن از او بلند تر مینمود **معجزه پنجم** آنکه پوسند او در اوقات بر سرش سايه ميافکند و با او حرکت ميکرد **معجزه**
ششم آنکه مرغی از بالاي سر مبارکش پر افروخته کرد و جانور ي مانند مگس و پشه و غير اينها بر اين حضرت مي نشست **معجزه**
هفتم آنکه از عقيب پيل پيل چنانکه از پيش روی ميديد **معجزه هشتم** آنکه خواب و بيداری او پکسان بود و خواب
نوی او را از اوقات معطل نمیکرد و سخن ملائکه و امپيشيند و ديگران هميشه فدا و ملائکه را ميديد و ديگران همي
ديدند و هر چه در خاطرها ميگذشت ميدانست **معجزه نهم** آنکه هرگز بوي بد بمشام ان حضرت نمي رسيد **معجزه**
دهم آنکه آب دهان هر چاهي که ميافکند در ان برکت هم ميرسيد و پراي ميشد و بهر صلح روی که مي ماليد
شفاي يافت و دست مبارک او بهر طعامي که ميخورد در ان برکت هم ميرسيد و از طعام طيب جماعه کثير را سير ميکرد
چنانچه از ترغاله و پک صلح جو با بر هفصد فقر را سير کرد **معجزه يازدهم** آنکه جميع اشفا و امي هم ميرسيد و جميع
اغاث سخن ميگفت **معجزه دوازدهم** آنکه در محاسن شريفش هفتاد و هوي سفيد هم رسيد بود که مانند اوقات ميديد
خشبدين هم ميرسيد بر پشت مبارکش جا گرفته بود و نور ان بر نور اوقات زيادتر ميگرد **معجزه چهاردهم** آنکه آب از
مبارک انکشتان مبارکش خاري شد فدر ي که جماعت کثير سرب شد فدا و **معجزه پانزدهم** آنکه با اشاره انگشت ماه را
بدون هم کرد **معجزه شانزدهم** آنکه سنگ ريزه در دست حقيرش نتيجه ميگفت و مردم هميشه فدا **معجزه**
هفدهم آنکه خنده کرده و نفاق بر پدا و يان ازان لايش خون و غيره شولد شد و در وقت ولادت از پاير پامل
شاد سر چوت بر مین آمد بوي هم از بوي مشک افرايح و فايح کرد بد و جهان را عطر کرد پس روی بکعبه سجده افرايح
چون سر از سجده برداشت دست سوي آسمان بلند کرد و فرار نمود بوحدايت حق تعالي و بر سالک خود پس نوري
از او ساطع گرديد که مشرق و مغرب عالم را روشن کرد **معجزه هجدهم** آنکه هرگز محلم نشد و خواب شيطاني
نديد **معجزه نوزدهم** آنکه فضله که ازان حضرت حمل ميشد بوي مشک ازان مبارک و کسي از اين پدا بلکه فدا
مده و بود که ان را فرود برد **معجزه بيستم** آنکه هر چاهي که ان حضرت بر ان سوار ميشد و هوا ميشد و پير ميشد
معجزه بيست و يکم آنکه در وقت کسي بان حضرت مقاربت نميخواستند **معجزه بيست و دو** آنکه جميع مخلوقات
و غلبت حرمات ان حضرت ميگردند و بر هر سنگ و درخت که ميگذشت خم ميشدند از برامي تعظيم و بر ان حضرت سلام مي
کردند و در طغولت ماه گوارا حضرت را مي جنبابند **معجزه بيست و سه** آنکه روز بين نوم راه ميرفت بياي پادشاهي ماند
و گاه بر سنگ محنت راه ميرفت و از پادشاهي هماد بيست و چهارم آنکه حق تعالي ازان حضرت مهايي در دلهما افکند بود
که بان واضع و شکستگي و شفقت و رحمت که داشت کسي بر روی مبارکش در دست نظر نميخواستند کرد و هر کافر و منافق
که ان حضرت را ميديد پدا بر خود ميبرد و لغت ماه راه و عباد در دلهماي کافران اثر ميکرد و اما معجزات ديگران حضرت
بيچند غم است **معجزه اول** ولادت با سعادت ان حضرت است غاصت و عاقبت بطرف متکامله
روايت کرده اند که دو شب هبلد کثير الامعاء ان جناب مشاطين را از صعود يا سغانها منع کردند و با اين
سبب شهاب از آسمان ظاهر شد حوالتي که مردم ترسيدند که فداست نيز طواهد شد و علم کاهنان بر
طرف شد و بحر ساخر ان صغيف شد و هر بوي که در عالم بود برود و افشا و طاق کسري که پادشاهي هم پاد
نهامناست کلام بنا کرده بود و هنوز باقي است بلر زيد و چهارده کنه که در ايش و بخت و
از مياقت شکست و ناز مین دو حصه شد و فاحا ل شکستگي بغير انها نداد و فري که

بغير آنها نذر و قصری که بر دجله بنا کرده بود خراب شد و آب در آن جاری گردید و دریاچه سناوه که از امیر سپید
خشک شد و الحال بجای آن نمکی است که نزدیک کاشان است و آشکده فارس که هزار سال بود که میر سپید تلم
ان شب خاموش شد و رودخانه سناوه که سالها خشک بود آب در آن جاری شد و نوری در ان شب از طرف حجاز است
شد و در تمام عالم منتشر گردید و تخت هر پادشاهی سرنگون شد و جمیع پادشاهان در آن روز لال بودند و سخن نمیزانستند
گفت و ملائکه مقربان و ارواح اصفیای بعبیران در هنگام ولادت و افرات سعاده آن منبع سعادات حاضر شدند و در ضو
خازن هبشت با حور بان نازل شدند و ابرویها و طشها از طلا و نقره و زمهره هبشت حاضر گردیدند و برای حضرت امام شریعت
افهشت آوردند که او اشامید و آنحضرت را بعد از ولادت با بهای هبشت غسل دادند و از عطرهای فردوس معطر
گردانیدند و مهر نبوت را بر پشت آنحضرت زدند که نقش کرم و در حریر سفیدی که از هبشت آورده بودند پیچیدند
و او را بر جمیع روحانیان عرض کردند و جمیع ملائکه سموات بخداست آنحضرت رسیدند و بر او سلام کردند و در وقت
ولادت چهار رکن کعبه معظمه از زمین جدا شد و بجانب حجره مقدسه بسجده افتاد و غراب ولادت و حجازی که در آنجا
و بعد از آن در ایام نشوونما ظاهر شد زیاده از حد عدد و احصاء است و برخی در جوده القلوب مذکور است ششمین
معجزه آنست که متعلق با مورسها و تپه و آثار علوتهاست و آن بسیار است اول از آنها شوشی است که حق تعالی فرموده است
اقربت الساعة و انشق القمر یعنی تریک شد قیامت و شکافته شد ماه و اکثر مفسران گفته اند که این به وقتی نازل شد
که قریش از آنحضرت معجزه طلب کردند حضرت بانگش مبارک اشاره بپناه کرد بقدرت الهی بدو نهم شد چون از اهل بلاد
دیگر پرسیدند ایشان نیز خبر دادند که ماه را در ان شب چنین دیدیم که بدو نهم شد و باز هم بپوست و بعضی روایت کرده اند
که نبی پر پشت کعبه افتاد و نهم دیگر بر کوه ایوب پیش رفت بر کرد ایشان از انابت خاصه و عاقبت بسندهای بسیار از
اسماء بنت عمیس و غیره روایت کرده اند که روزی حضرت رسول حضرت امیرالمؤمنین را برای کاری فرستاده بود و بعد
از آنکه حضرت رسول الله از نماز عصر فارغ شد حضرت امیرالمؤمنین را حجت نمود و حضرت رسول مبارک خود را در دست
آنحضرت گذاشت و خوابید و در آنحال رحی بر آنجناب نازل شد تا آنکه نزدیک شد که آفتاب غروب کند چون وحی منقطع
شد حضرت فرمود که یا علی نماز کرده عرض کرد نه یا رسول الله نوالستم مبارک تو را از زمین کنارم پس حضرت دعا کرد که
خداوند اعلی و طاعت تو و طاعت رسول تو بود آفتاب را بر او برگردان اسماء گفت و الله دیدم که آفتاب برگشت و بلند
شد و بجای رسید که بر زمینها ناپدید و وقت غصبت عصر برگشت و حضرت نماز کرد پس باز آفتاب بیکدفعه فرو رفت
و مثل این معجزه از برای امیرالمؤمنین بعد از وفات حضرت رسول الله واقع شد ششمین ستارگان و بسیاری شب
در هنگام ولادت یا سعادت آنحضرت چنانکه مذکور شد چهارم نازل شدن مانده برای اهل بیت از آسمان پنجم
صواعق و عقوباتی که بر بعضی از دشمنان آنحضرت نازل شد ششمین اطاعت جمادات و نباتات آنحضرت را و سایر معجزه
در آنها ظاهر شد مانند ناله کردن چوبی چنانکه حضرت بلال پشت پیدا چون میرزا ساختند از مغارفت آنحضرت حلیله
آنحضرت درخت را و اجابت کردن و آمدن بسوی آنحضرت و پرور افتادن بنها با اشاره آنحضرت و سبز شدن و پیوه دادن
درخت خشک در یکساعت و سلام کردن درخت و سنگ بر آنجناب و کشتن درختان خرما برای مسلمانان و در ساعت
بلند شدن و پیوه دادن و فروردن زمین پاهای اسب سرافرا و این ضم از معجزات زیاده از حد عدد و احصاء است
ششمین ششم از معجزات سخن گفتن حیوانات است با حضرت مانند سخن گفتن اهووان و شب و کرک و سوسمار و بزغای بران
و ناله آنحضرت در شب عقبه و دلالت کردن شرفینه مولا علی آنحضرت را بر راه و گواهی دادن انواع حیوانات بر مسالشان
حناب و از این نوع بسیار است ششمین چهارم مستجاب شدن دعای آنحضرت در زنده شدن مردگان و پنهان شدن
کوفان و شقایقین بسیار است و این نوع زیاده از آنست که حضرت توان کرد ششمین پنجم از معجزات استیلاء آنجناب است
بود دشمنان و دفع شر ایشان و نازل شدن ملائکه از آسمان برای باری نمودن آنجناب چنانکه در حینک بدر و احد و غیره
شد و آثارش بر مردم ظاهر گشت ششمین ششم استیلاء آنحضرت بر شیاطین و جنیان و ایمان آوردن جنیان

بر این جناب چنانکه فرزان محمدیان تا طوائف و در لغات و شهبان و او دانست و منع شهابین از آسمان و دفع افتاد
شهب در کلام محمد مژد کو و است **هشتم هفتاد** خبر دادن از امور پنهان و امور آینه اشک مانند خبر دادن
از دولت بی امانت و آنکه ایشان هر ماه با دوشاهی خواهد کرد و از دولت بی عیب و منظور شدن اهل بیت
رسالت علی و شهید شدن جناب امیر المؤمنین علی و حسین و کیمیت شهادت هر یک و انقضای ملک پادشاهان
عجم و نفای دولت رضوی و خبر دادن از شهادت امام رضا و مدفون شدن آن حضرت در خراسان و خبر دادن از
شهادت عمار و دیگران و کیمیت آنها و جنگ کردن امیر المؤمنین علیه السلام با غلبه و طغیان و معاویه و با خوارج
و خبر دادن از مظلوم شدن ابو ذر و یزید و غیره و از مدینه بلکه آنچه بر اکثر اهل بیت و صحابه واقع شد و خبر دادن
از وفات نجاشی پادشاه حبشه در ساعت فونار و از شهادت حضرت پیمان و زید و عبداللہ بن رواحه در ساعت
شهادت ایشان در حین بنو ک و از شهادت حبیب بن علی و از مالی که عباس و دیگران کرده بود و خبر دادن از آن
حضرت زینب و منافقان در مخالفی خود میکنند و آنچه صحابه در مخالفی خود میکردند و اکثر مردمی که بنویسند حضرت میبا
معدن نش از آنکه بعضی بگویند چنانچه است از خبر موهودند و کم سخن از آن جناب میدادند و میشدند که از معجزاتی باشد و
کسیکه تقاضای این معجزات خواهد بکنای جنات القلوب و جمع نماید **هشتم نود و شصت** در بیان معراج
حضرت رسالت پناه ص است و بعضی در خبر از آن معجزات دلالت کرده است از جمله ضرورتی است که در این اسلام است و
شکران کار است و خلاقی که بعضی از قاصدان در خصوصیات آن کرده اند تا کسی از عدم نفع است یا فائده نگیرد و بر آنکه
بعضی از عیامت خلاف کرده اند که در خواب بود یا میدادند یا جسم بود یا روح میباید یا روح یا هم و نامشاید
بود یا نا آسمان و بعضی از مناقبتین مشکوکین شش عدد در ذکر بعضی از این خلافتها مباحث ایشان کرده اند یکی از دو جهت
که مذکور شد و آنچه از آیات کریمه و اخبار و شواهد خاصه و عیامت ظاهر میشود است که حق تعالی حضرت رسول و ادرک
شب از مکه معظمه بسوی مسجد اقصی در شام است برد و از آنجا با سه تا فاسد و لکنی و عشرت اعلاء سیر فرمود و عجایب
بخلق مموان را با حضرت نمود و از اوهای غیبی و معانی نامشاهی بر آن حضرت لافله فرمود و آن حضرت در بیت المعصوم و
بخت عشرت لاهی بعبادت حق تعالی قیام نمود و با ارواح انبیاء با اجساد ایشان ملاقات کرد و داخل بهشت غیر بهشت شد
و منازل اهل بهشت را مشاهده کرد و لغایت منوال غایت و عیامت دلالت میکند از آنکه عروج آن حضرت سبب بود نه روح
بی بدن و در بیداری بود نه در خواب و در میان قدما علماء شیعه در این معانی خلاف بنوده چنانچه این باب بود
سبح طوسی و غیر ایشان تصریح کرده اند با این تعریف و اتفاق است که معراج مشهور پیش از هجرت واقع شد و محتمل است
که بعد از هجرت بعد از طیب تفرغ واقع شده باشد چنانکه جمعی فاعل شده اند که معراج مکرر واقع شد این باب بود و صفای
و دیگر آن سندهای معتبر از حضرت صادق در آن است که فرمود است که حق تعالی حضرت رسول ص اول و پیش چهار مرتبه
با آسمان میرود و در هر مرتبه از حضرت وادربای ولایت و امامت امیر المؤمنین و سایر ائمه طاهرین صلوات الله علیهم بعبود
و پیاده از سایر ائمه بایکدی و مینالند کرد و از حضرت صادق ص اولی است که از امامت کسی که یکی از چهار چیز را قبول کند معراج
و سؤال قبر و مخلوق شدن بهشت و زخ و شفاعت و از حضرت امام رضا ص اولی است که هر که ایمان بیاورد و معراج نکند
کرده است حضرت رسول ص اولی در بیان دلیل از ضابط و مناصب حضرت باید دانست که آن حضرت بعوض در هر کس که
از عرب و عجم و جمیع ادیان و اصحاب سعوت بود و چنانچه در آن درین آقا و ائمه از آن جمیع پیغمبر است و بعد از او میسر
بود و آن حضرت اشراف است از جمیع مخلوقات از ملائکه و جن و انس و از حضرت امیر المؤمنین و سایر ائمه افضل بود و آنچه بعضی از مخالفین
میکوینند که امیر المؤمنین افضل از آن جناب بود که است و آن حضرت مسیح جمیع صفات کالیه و غیره بود و یک معراج
از حضرت امی بود که در میان گروهی شورش غما کرد که از جمیع اخلاق حسنه عاری بودند و مدار ایشان بر عصیت و عبادت
شاد و ترلع و تقار و مخالف بود و در حین ما اند چونان آن عزمان میشدند و در یک دست بنام میزدند و صفی میکشیدند و
جسند عبادت ایشان بود از این معلوم است که سایر اولیاء شایع میباشند و مخالف آنرا از هر انصاف حضرت گذشت است
شریعت مقدس ایشان را طوعا و کرها یا صلاح آن گروه است که در معراجی که ایشان مشاهده میکند بعد از آنکه بنویسند شکران نعمت بکنند

کروهی انجمنی بهم رسیده با جمیع اخلاق حسنه و اطوار حمیده از علم و حیا و کرم و عفت و سخاوت و نیکی است و سر
و سایر صفات کمال که علماء خاصه و عامه کتابها در این باب نوشته اند و عشری از عشرت انحصار مکرده اند و بعضی
اعتراف نموده اند و قبلی از انرا در کتاب بیوه القلوب برآورد نموده ام ایضا اجماع امامیه منعقد است بر آنکه بدر آن بزرگوار
رسول خدا و ائمه هدی تسلیوات قد علمیم اجمعین همه مسلمان بوده اند تا آدم بلکه همه انبیاء و اوصیاء بوده اند و هیچ کس
کافر نبوده اند و آنکه کافر بود پدر و حضرت برهیم نبود بلکه عموی او بود چون او را تربیت کرده بود او را پدر و میبخت بلکه
تاریخ بود و مسلمان بود و اخادبی که دلالت بر خلاف این میکند محمول بر تقیه است و عبد الله و آمنه هر دو مسلمان بودند
و عبدالمطلب از اوصیاء حضرت برهیم بود و هم چنین پدرانش تا اسمعیل همه اوصیاء بودند و حضرت ابوطالب پدر امیر
المؤمنین بعد از عبدالمطلب ریحی بود و هرگز نبی نبوده بود و کافر نبود و لیکن ایمان خود را برای مصیحت از قوم خود مخفی
میداشت که رعایت حضرت رسول برای او بگشتد و امانت جناب پیشتر تواند کرده و وصایا و ودایع و کتب برهیم و اسمعیل
و سایر انبیاء و اوصیاء نزد او بود و حضرت رسول در وقت مردن تسلیم کرده و در آنوقت اظهار اسلام نمود و بعد از اخادب
وارد شده است که مثل او مثل جناب کعب بود که ایمان را اینها دانستند و کفر را ظاهر کردند برای تقیه پس حق تعالی او را
ایشان را مضاعف کرد اینست و بر این مضمین اخادب متواتره از اهل بیت وارد شده است و اسلام ابوطالب را نیا و اجداد
آنحضرت از ضروریات دین شیعیه است و در اخادب معبره وارد شده است که شیعه ما نیست هر که با سلام ابوطالب
قابل نباشد یا بد اعتقاد کرد که جدات انجناب و مادان ائمه همه عفاف و نجیبات مکرمات بوده و زوجه بشعیمی نبودند
در هنگامیکه نطفه ایشان یا آباء ایشان در رحم آنها قرار گرفته مسلمان بوده اند اما لازم نیست که همیشه مسلمان بوده باشند
مانند شهر یا فو به مادر علی بن الحسن و مادرهای اکثر ائمه که کثیران بوده اند زیرا که در وقت کفر نطفه ایشان در رحم آنها بود
بخلاف پدران و اجداد ایشان چون پوسنه نطفه ای که در صلب ایشان بوده باید که هرگز کافر نبوده باشند و این مضمین
از ادله عقیده و نقلیه ظاهر و میرهن است اما اکثر منطقی و متعین نشده اند و الله الموفق شهر هشتم خلافت که آباء
آنحضرت بر ملائکه مبعوث بودند و توفیق اولی است اما از اخادب بسیار ظاهر میشود که مشاق و لایب انجناب و اوصیاء
و از اجمع ملائکه گرفتند و جمیع ملائکه مطیع و متقاد ایشانند و ملائکه از انواع مقدسه ایشان تزیین و تقدیر و تسبیح چون
تعالی را موخند و هیچ ملکی برای مری بر زمین نمی آید مگر آنکه اول بخدمت امام می آید و بعد از آن فاعکار میرد و جبرئیل
بهر خدمت داخل خانه حضرت رسول نمیشد چون داخل میشد مانند بندگان یاد یک در خدمت انجناب می نشست همه خلاف
است که حضرت رسالت پیش از بعثت یا بشر یعنی عمل میکرد و یا نه بعضی بر آنند که بشری معتقد نبود و بعضی گفته اند بود و بعضی
توقف کرده اند و فرقه دوم نیز خلاف فکرده اند یعنی گفته اند بشری فوج عمل میکرد و بعضی گفته اند بشری بعثت برهیم و بعضی
بشری موسی و بعضی بشری عیسی و بعضی همه شراب و حق نمره فقیر است که بعد از بعثت انجناب بعد از هیچ شرعی بشری شرع
خود نمی نمود و شریعت انجناب تا شرع جمیع شراب بود و لهذا آنچه از انجناب سوال میکردند تا وحی نازل نمیشد جواب نمیدادند
و هرگز در هیچ امری متمسک نگفتند بقره میگردید و در حکم سنگسار و ناکا و که خبر از توبه داد برای تمام جنس بر میبود
تکذیب قول ایشان بود و اظهار علم خود بکتاب ایشان و ابائی که اشعاری بر شایع انبیاء دارد محمول بر اصول دین است که
متفق علی جمیع ادیان است و بر موافقت ایشان در تبلیغ رسالت و صبر و تحمل شاقه است و اما پیش از بعثت مدلول اخبار و ادله
عقلیه بسیار است که انجناب با تمام در عبادات و تقیه سکرم اخلاق و اجتناب از محرمان و مساوی ذاب زیاده همه کس
میفرمود چون تواند بود که سایر خلق در حدیث شرک مکلف شراب یا شدند و عباد حق تعالی گشتد و اشرف مخلوقات با چهار
سال مطلقا مکلف عبادتی نبوده باشند و زاء دین خود را ندانند یا آنکه متفق است که آنحضرت انواع عبادت میکرد و در هیچ
چیز پیش از هجرت پنهان بجا آورد و اذاب حسنه از تسبیح و تحمید و تسلیم و حرکات و مکروهات و روزه و انواع عبادات
از انجناب صادر میشد و نمیتواند بود که اینها متناهیست شریعت دیگران باشد چندان وجه و جبر اول آنکه اگر عمل بشری
بغیر دیگر نماید و عبادت و خواهد بود و باید که آن غیر از عقلی را و باشد و این خلاف ضرورت دین است و جبر و غیر

انکه شریعت آن پیغمبر را یا نیست یا است تا بشرع او عمل نماید اگر بوحی دانست پس پیغمبر خواهد بود و عمل بشرع خود کرده
خواهد بود که موافق شرع پیغمبر دیگر باشد و اگر بقریحی دانست پس بایست از علماء آن ملت اخذ کرده یا باشد و از جمله
عجرات آن جناب آن بود که خط و سواد ندانست و با علماء اهل کتاب معاشرت نکرد و مقصود انبیاء و انجمن بود که در کتاب ایشان
بود بیان کرده پس چگونه از ایشان فرا گرفت و ایضا اکثر علماء اهل کتاب در آن عصر فاسق و فاجر بود و چگونه از علماء بر کشته
ایشان میتوانست کرد و چه سبب می انکه در احادیث بسیار وارد شده است که هیچ زمان دنیا از تحت خدا خالی نیست
اگر حضرت رسالت در ابتداء تکلیف پیغمبر نبود بایست یا وحی عسی یا وحی برهیم و آنچه با او ایمان بیاورد و تابع
او گردد و بایست این معنی را اکثر اهل ملکه بدانند و نقل کنند قطع نظر از آنکه لازم می آید که آنحضرت مرتباً از انست و از ان
باشد و افضلیت آنحضرت بر سایر خلق ضروری در اسلام است پس گوئیم که پیغمبری آنجناب همیشه بود پس کشته بوحی و اتمام
الهی شریعت خود عمل نمود و بعد از چهل سال رسول شد و ما موکریدیم که مردم را بسوی خدا دعوت نماید پس در وجه
اول آنکه غایب و خاصه از آنجناب روایت کرده اند که فرمود که من پیغمبر بودم در وقتیکه آدم در میان آب و گل بود اما در دنیا
وارد شده است که روح آنجناب را در عالم ارواح انبیاء مبعوث گردانیدند و همه با او ایمان آوردند و ملائکه کشیدند
و مقدس الهی و انوار روح مقدسه او و اهل بیت او و او خشت و چه سبب می انکه امیرالمؤمنین در خطبه قاصعه فرمود که
حق تعالی مفرور گردانید به پیغمبر خود در هنگامیکه لوز از شیر باز گرفتند تا نزد یک بان بزرگترین ملکی از ملائکه خود را که کلاه
سیکری او را برآه مکارم افعال و عاقلان اهل عالم در شب و روز همین است معنی پیغمبری معلوم شد که شرایع دین خود
از ملک قلم میگرفت و چه سبب می انکه در احادیث صحیحی وارد شده است که حق تعالی حضرت را برهیم و ابتداء خاص خود گردانید
پس از آنکه او را پیغمبر گردانید و پیغمبر گردانید او را پیش از آنکه رسول گردانند و رسول گردانید او را پیش از آنکه خلیل گردانند
خلیل گردانید او را پیش از آنکه امام گردانند و در حدیث صحیح وارد شده است که نبی است که در خواب می بیدار ماند خواب برهیم
و مانند آنچه میل بد رسول خدا از اسباب پیغمبری پیش از آنکه خبر بشود و می آید و از برای او رسالت پس معلوم شد که پیغمبر
قبل از رسالت بوده است و چه سبب می در احادیث صحیح بسیار وارد شده است که رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله
علیهم از او و عزرا آخرین مؤمنانند روح القدس که ایشان را تعلیم و شدید و بیجا بود و از سهو و خطا و نسیان نگاه میدارند
و چه سبب می بعضی قرآن و احادیث متواتره معلوم شده است که حضرت رسول افضل انبیاء است و هر فضیلتی و کرامتی
که بر پیغمبری داده اند با آنحضرت زیاده از آن عطا کرده اند چون تواند بود که حضرت عیسی در کوهزاره پیغمبر باشد و حضرت یحیی
در سنن صبی بشریت نبوت عاقر کرده و حضرت رسالت با آن جلالت تا چهل سال خلعت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت
وارد شده است که از ائمه صلوات الله علیهم در وقت طغولت بلکه در هنگام روز دنیا تا عالم و کمال ظاهر میشود و حضرت قائم
در کودکی در زمان پدرا از مسائل مشکله عامه جواب فرمود و حضرت جواد در سن نه سالگی در سه روز سی هزار مسئله عرض
میان ستانی نمود چون تواند بود که حضرت رسالت از ایشان کمتر باشد و چه سبب می خلافت که حق تعالی آنحضرت را جزایقی
نامید اکثر گفته اند برای آن بود که آنحضرت مخلوق خدا شد در اختیار وارد شده است که نسبت بامم القری که مکلف است
است داده شده است و در این خلافت نیست که آنحضرت پیش از بعثت تعلم خط و سواد از کسی ننموده بود چنانچه بعضی قرآن بران
دلالت کرده است و خلاف در اینست که یا بعد از بعثت نتوانست خواند و نوشت یا نه حق است که قادر بود بر خواندن و نوشتن
چنانچه بوحی الهی هر چیزی را میدانست و بعد از آن کارهایی که دیگران از آن عاجز بودند میتوانست اما برای مصلحت خود بی
نوشت و وحی را دیگران مینوشتند و غالب اوقات دیگران را امر بخواندن نامها مینمود و از حضرت صادق منقولست که حضرت
رسول نام را میخواهند مینوشتند و بسند منقولست که شخصی از امام محمد تقی پرسید که چرا حضرت زاتی نامیدند آن جناب
فرمود که ستیابان چه میگفتند که میگفتند زیرا که نمینوایست چیزی نوشت فرمود که دروغ است بگویند لعنت خدا بر ایشان باد
و ایضا که آنحضرت میخواهند مینوشتند و سوزان بلکه خدا او را فی نامید برای آنکه از اهل ملکه است و یک نام مکرم
القری است و در پی آنحضرت و اخصا بهی بسیار بود که دیگران در آنها با حضرت شریعتی و خاصه اول آنکه نماز شب

و نماز و قراآن مجتای واجب بود در هر فریانی بر آنحضرت واجب بود بعضی گفته اند که مسوالت بر آنحضرت واجب بود
چنان مشورت کردن یا اصحاب بعضی گفته اند بر آنحضرت واجب بود پنجم هر بدی که میدیدند با دست البته
انکار کند ششم غیر کردن زان که در کتاب خلاق مذکور است هفتم حرام بودن زکوة واجب بود
و ذریت او در حقیقت زکوة سنت و تصدقات سنت خلافست هشتم واجب بودن اداء دین کسیکه میرسد
و غیر باشد نهم آنکه گفته اند که آنحضرت سیر و پناز میل نمیفرمود و بعضی گفته اند حرام بود برای او سیر و پناز
تکب کرده طعام میل نمیفرمود و بعضی گفته اند که بر آنحضرت حرام بود یازدهم بعضی گفته اند که خط نوشتن و شعر
گفتن بر آنحضرت حرام بود و ثابت نیست و آنهم وصال در روز برای آنحضرت جایز بود و بر دیگران حرام است
وصال آنست که در روز و روزه بدارد و در میان افطار و نکتد یا افطار را تا صبح تا خیر نماید یا قصد سیر و پناز بر آنحضرت
زیاده از چهار روز بقصد دائم جایز بود و بر دیگران حرام است چهاردهم بر آنحضرت حلال میشد زنی که خود را با وی
بخشید بدون عقد یا تزویج آنکه نکاح زنان آنحضرت خواه دخول کرده باشد و خواه نکرده باشد در حال حیوة آنحضرت
و بعد از وفات هر دو بر دیگران حرام بود شانزدهم حرام بود که آنحضرت بنام ندانند که یا محفل و یا احدی بگویند و حق
تعالی نیز در قرآن در هیچ موضع آنحضرت را بنام ندانده است بلکه یا ایها النبی و یا ایها الرسول و یا ایها المرسل و یا
المدثر فرموده هفدهم حرام بود مردم را که صدق را در سخن گفتن بلند تر از صدای آنحضرت کنند هیچکس حرام بود
که از پشت حجرها آنحضرت را ندانند و خصایص بسیار دیگر ذکر کرده اند که اکثر آنها از دین ثابت نیست و ذکر آنها مناسب
مسئله نبود لهذا حواله بکتاب حیوة القلوب نمودیم **باب بیخبر کردن امامت** و مراد از امام کسی است که مقصد او پیشوا
امت باشد در جمیع امور دنیا و دین بخوبی که پیغمبر میگردد بنیابت و جانشینی پیغمبر بر سبیل استقلال و در آن چند مقصد است
مقصد اول در وجوب نصب امام است بدانکه امت خلاف کرده اند و امام بمعنی که مدکور شد نصب کردن او
ضروری و واجب است یا ندو بر تقدیر و وجوب بر حق تعالی واجبست یا بر امت ایضا خلافتست که عقل حکم میکند بوجودش یا بشرح
معلوم شده است و ذکر خلافتها را ایشان شمرده اند و آنچه فرقه ناجیه انما منیر بران اتفاق کرده اند آنست که واجبست بر
پروردگار عالم عقلا و سمعاً نصب کردن امام عقلا بچندین وجه و چهار اول آنکه هر دلیلی که دلالت بر وجوب فرستادن
پیغمبران میکند و نصب امام نیز میکند چه معلوم است که مردم زاد و اشتغال امور دین و دنیای ایشان ناچار است از رهبری و
سرکرده که در امور مختلفه ایشان را بر او راست هدایت نماید و در غایب و منازعه و مجادله و مغالبه ایشان را که بالضرورة
در معاملات و معاشرت ایشان رو میدهد بر وجه حق و صواب از ایشان بکند و هر عقول بر این معنی معقولند و چنین کسی
یا نبی است یا امام که جانشین اوست خصوصاً بعد از حضرت رسالت که خاتم پیغمبرانست و بعد از او امید بعثت پیغمبر دیگر
نیست و چهارم آنکه نصب امام اطفال است لطف بر خدا واجبست عقلا ایضا اصل بر حق تعالی واجبست و سنت
نیست در آنکه اصل بحال عباد در جمیع احوال و ازمان وجود رهبر و حاکمی است علی الاطلاق که اختیار دین و دنیای ایشان بدست
او باشد و چنین رهبری پیغمبر است یا امام و در زمانیکه پیغمبر نیامده است منحصر است بر امام و چهارم آنکه چون بعثت
حضرت رسول مخصوص زمان آنحضرت نبود بلکه مبعوث است بر کافه خلق تا روز قیامت از برای ایشان کتابی آورد و شریعی از
جانب خدا مقرر شد و آداب و سنن در هر امری حق خوردن و آشامیدن و جماع کردن و بیت الخلاء و فن از برای ایشان مقرر کرد
و در سایر امور و عوارض و قضایا و معاملات و احکام و اقبیه خصم بوسی الهی مقرر نمود و مدت بعثت آنحضرت مدت قلبی بود و در
آن مدت جمیع قلبی ظاهر از عیان کردید که اکثر آنها نیز در باطن منافق بودند پس هیچ عاقل تجویز این میکند که خدا و رسول امر عظیم
چنین را تمام بکند و حافظی برای ملت و شهرت و کتاب و سنت که معصوم و مامون از کذب و سهو و تغییر و تبدل
باشد مقرر نکند و کتاب مجمل عامض و وجوه و غامبی در میان ایشان بگذارد که هنوز از کتاب جمع و ترتیب یافته باشد و آنچه
در آن باشد در غایت اجمال باشد و هر کس بخوبی فهمد و مفسری از برای آن تعیین نفرماید یا آنکه از هزاران حکام ضروری
در ظاهر آن نباشد و احادیث سنت در نهایت اختلاف و تشویش باشد و نومسلمانان چند را که هر یک انواع اغراض فاسده

داشتند یا شدند صاحب اختیار است که اندک هر باطل را که خواهد برای خود تعیین نماید و از جاهل یا طرهرامی که در
دهد صحابه را جمع کند و خود مانند خرد کل مانده باشد و از این دوزان پرسد تا بقضای اغراض باطله خود یکی را از جمع دهد
هر که بخواهد قلبی از عقل داشته باشد چنین امر شیبی را بر خدا و رسول روا نمیدارد و خداوند با آن لطف و رحمت نسبت میدهد
منصوصاً بر این است پیغمبری با آن مهربانی و شفقت در حق امت چگونه مراضی با آن حکمت و صلاح است نسبت با ایشان بشوند
پیغمبری و کواری که آن آزارها بر بدن شریف و نفس لطیف خود برای هدایت امت قرار داد چون شد که بگردد سن از ایشان
برداشت و رهبری برای ایشان قرار داد و دهقانیکه در دهری بیمار میشود برای شفقت بر رعیت خود و مزایع خود پندگی را
تعیین میکند و وصیت برای ایشان میکند و ضابطی برای متروکات خود تعیین مینماید پیغمبر اخرا از زمان از دنیا می رود و بر
دین و ملک و کتاب و سنت و رعیت و امت خود کسی را تعیین نمیکند اگر چه در این باب عقل حکم نکند در هیچ بدیهی حکم نخواهد
کرد و چنانچه ای آنکه مخالفان نیز معترفند که عادت مقرر حق تعالی در جمیع انبیاء از آدم تا خاتم آن بود که تا نطفه از برای
ایشان تعیین نمیکند ایشان از دنیا رحلت میفرمود و دست حضرت رسالت در جمیع غزوات و سفرهای جزئی که آن جناب از
مدینه مشرفه میفرمود آن بود که تعیین رئیس و خلیفه میفرمود و در جمیع بلاد و قرای اسلام نیز البته حاکی نصب میفرمود و امر
ایشان را بخود نمیکند پس چون در این مغایرت کبری و مغایرتها احوال ایشان را مهمل و امور ایشان را معطل میکند است
و چنانچه ای آنکه مرتبه امامت چنانکه دانستی نظیر منصب جلیل بنو است اگر امام و امر مردم اختیار توانست کرد باید که مردم
حق را نیز اختیار توانست کرد و این باطل است با اتفاق ایشان بر مصالح عامه عباد عقول ناقصه امت کی حکم میتوان کرد و عقلاء
صاحب تدبیر بسیار است که کسی را از برای ستودن یا حکومتی تعیین مینماید و در آنکه وقت ظاهر میشود که خطا کرده اند
و تغییر میدهند پس بر این است پس در بنای عامه خلق چگونه عقول مردم وفا کند ایضا عصمت در آن شرط است چنانچه معلوم
خواهد شد و کسی غیر حق تعالی بر آن مطلع نمیشود و ادله عقلیه در این باب بسیار است و این رساله کجا بشود ذکر آنها
نماید و اما اینانی که دلالت میکنند بر آنکه امام از جانب حق تعالی منصوب است بسیار است و ما در این رساله بچند دلیل اکتفا
مینماییم اول آیه وانی هدایتهم الیوم اکملت لکم دینکم و انتم رضیتم عنیه یعنی امر و کمال کردیم دین را از برای شما
در این شما را و تمام کردیم بر شما نعمت خود را و مثل نیست در آنکه امام از معظمان ارکان دین است در هیچ تعیین برای صلاح
دین و دنیای امت اعظم از امام نیست پس باید که حق تعالی منصب امام از برای امت کرده باشد یا آنکه احادیث مستفیضه
از طرق خاصه و عامه وارد شده است که این آیه شریفه بعد از نصب میراثی است در عهد بر خیم نازل شد پس پس در
در آیه کریمه و قالوا لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریین عظیم لهم یعضون و رحمته ربک من معیشتهم فی
الحیوة الدنیا و وقت بعضهم فوق بعض درجات لیجزل بعضهم بعضاً محضاً و رحمته ربک خیر مما یجمعون مفسران
خاصه و عامه گفته اند که یعنی کفار قریش میگفتند که چرا فرستاده شد این قرآن بر مرد عظیم از اهل مکه و طایفه طایفه
و لیدین مغیره که در مکه بود و عروه بن مسعود که در طایفه بود که ایشان اموال و بسا این بسیار دارند حق تعالی در رد قول
باطل ایشان فرمود که یا ایشان نعمت میکند و رحمت پروردگار تو را یعنی پیغمبری تو را و هر کس خواهد میدهند ما تقسیم کردیم
میان ایشان معیشت ایشان را در زندگی دنیا و بعضی را بلند تو کردیم از بعضی بحسب نیاز در درجات بسیار تا آنکه بیکدیگر
محتاج باشند و بعضی از ایشان را بکارهای خود بدارند و این سبب از عالم متعظم کرد و حال آنکه رحمت پروردگار تو
بسیار است از آنچه ایشان جمع میکنند از اموال فانیه دنیا یعنی هر گاه ما قسمت اموال و ذخایر دنیا را که نزد ما اندوزی
و اعتباری نداد و ایشان نکراریم بلکه خود تقسیم کنیم پس چگونه قسمت نبوت را با این رفعت شان با اختیار و ایشان را
و هر گاه دانستی که مرتبه امامت نظیر وجه بنو است و بعد از نبوت هیچ رفعت و تعالی با امامت تیرسد پس باید که از این
با اختیار مردم نکرارند و خود نصب و تعیین نماید و این معنی نهایت و ضوح دارد از این آیه که هر که را مدیعتی بخند
دیده بصیرت مخالفان را بنوشاند پس پس حق تعالی میفرماید که و ربک علی ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة
سبحان الله عما یشیرکون یعنی پروردگار تو میفرماید هر چه را میخواهد و بر میگرداند هر گاه میخواهد نبوده است ایشان را

اختیاری مقرر است خدا از آنچه ایشان شریک و میگرداند و دلالت این بر اینست که هر چه است بر آنکه بزرگتر بنده برای امور که
و در بنا خداست نه خلق و مفسران عامه روایت کرده اند که این پروردگارانها تا اول شد که گفته اند چیزی اینست بر او بدیگری نداد
در مثل چهارش ایات بسیار هست که دلالت میکند بر آنکه خدا هر چیزی را در قرآن مجید بیان فرموده است مثل ما قرآننا
فی ایاتنا بینه شیء یعنی تفصیل نکردیم در کتاب از هیچ چیز و کمال شیء فضلنا و تفصیلاً و هر چیزی را تفصیل داده ایم تفصیل
صحت و لا رطب و لا یسری الا فی کتاب بین و هیچ تر و خشک نیست مگر آنکه در کتاب ظاهر کند و هست پس هر که حق تعالی
هر چیزی را در قرآن مجید فرموده باشد چون تواند بود که بقیت امام که اقام امور است بیان فرموده باشد چنانچه حق تعالی
فرموده است که اطعوا الله و اطعوا الرسول و اولی الامر منکم یعنی اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و آنها که صاحبان
امر اند از شما و چنانکه اطاعت خدا و رسول تمام است باید که اطاعت اولی الامر نیز تمام باشد و معلوم است که حق تعالی امر
نمیکند که مردم در همه امور اطاعت هر صاحب امری و صاحب حکمی بکنند پس باید که اولی الامر نیز مثل رسول باشد در آنکه خطا
و غلط و روع و گناه و سهواً از او صادر نشود و الا لازم می آید که حق تعالی مردم را امر کند چیزی چند از آنها که هر کرده است و
چنین کسی امام است که حق تعالی نصب کرده است و معصوم است و با اتفاق عبرتنامه شی عشر صلوات الله علیهم صاحب این مرتبه
نیستند مفصل است در بیان شرایط امامت بنا بر قول تکلمین و مشهور است که در آن سه شرط معتبر است شرط
اول آنکه باید امام افضل باشد از همه امت در جمیع جهات خصوصاً در علم و الا تفصیل مفضول و ترجیح مروج لازم می آید و این
بجسب عقل قوی است ایضا حق تعالی بفرموده است انما یرزقنا الذی یرزقنا لا یهدی الا ان یرزقنا ان یرزقنا ان یرزقنا ان یرزقنا
ایا کسیکه هدایت میکند سوی حق تعالی سزاوارتر است بانکه مردم پیروی او کنند یا کسیکه خود هم هدایت نمیتواند یافت
مگر آنکه بگری و از هدایت کند پس چه میشود شما را که بن فرمود و چگونه حکم میکند بجز بر عدم تفصیلت امام و باز فرموده است
که هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون انما یبذلکم لعلکم تتقون یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید شما را که صاحب علم و دان
اند و آنها که صاحب علم نیستند منکر میشوند این را مگر صاحبان عقلها و ایضا فرموده است فاستقلوا العلم الذی انکم تم
تعالون یعنی سوال کنید از اهل علم و اهل قرآن اگر نمیدانید و چون حق تعالی خطاب کرده بملائکه که ای جبار علی فی الارض خلیفه بدین
که من میخواهم در زمین خلیفه و جانشین قرار دهم ملائکه گفتند یا قرار میدهی در زمین کسی را که فساد کنند در زمین و بر زمینها
مردم را و ما نسبیج و تفقد پس میکنیم تو را حق تعالی فرمود من میدا نه چیزی را که شما تمیدایید پس حق تعالی اسمنا را تعلیم آدم نمود
باز بخت بر ملائکه تمام کرد که چون او از شما انعام است بخلاف سزاوارتر است پس معلوم شد که اهل بودن موجب استحقاق خلافت
و ایضا چون بنی اسرائیل قبول پادشاهی طایف میکنند حق تعالی فرمود که او را تفصیل دادم بزادتی علم و جسم پس معلوم شد که
مناط ریاست و پادشاهی زبانی علم و شجاعت است پس از شرایط امامت عصمت است و اجماع علماء و امامت
منفصل است بر آنکه امام نیز مثل بقیه معصوم است از اول عمر تا آخر عمر از جمیع کاهان کبیره و صغیره و از ادب متوازه بر این معصوم
وارد شده است و ایضا امام امین خداست بر دین و دنیای مردم پس هر که خود در احکام الهی خیانت کند که قابل امامت
خواهد بود بلکه محل ملامت خواهد بود بقول خدا که فرموده است فان من انشأ منکم ذنبا لیس بالیر و کفون انفسکم و انتم تتلون
الکتاب باقلا تعقلون یعنی ای امر میکنید مردم را بر نیکی و فراموش میکنید نفسهای خود را با آنکه کتب خدا را میخواهند با
عقل ندارند و قباح است این امر را نمی بیند و باز فرموده است بگروه مؤمنان چرا میگوئید چیزی را که نمی بیند حق تعالی پس
دشمن مینماید که بگوئید چیزی را که نمی بیند معلوم است کسی که مستحق این ملائکه باشد قابل خلافت و امامت نیست و تفصیل
حق تعالی خطاب کرد با برهیم که من کرد ایندم تو را امام از برای مردم خلیل بسیار شاد شد و از برای فرزندان خود طلب کرد و
گفت از درین نبر امام قرار ده حق تعالی فرمود لا یزال عهدی لکم ایمن یعنی نمیرسد عهد امامت من بظالمان و هر صاحب
معصیتی مستحکار است بر نفس خود و در وقتی از اوقات عمر خود که معصیت کند بر او صادق خواهد بود که عهد امامت با او نمیرسد
و ایضا عهد قائده در نصیحت امام است که حفظ ناموس شریعت بکند و حافظ شریعت باشد هر که معصیت و خطا بر او روا باشد
امام دیگر باشد که او را از معصیت منع نماید و خطا بکند از او صادر شود و ظاهر سازد پس او امام کل خواهد بود و ایضا امامت

از این عیال و عیال

واجب است

واجبست که اطاعت امام بگردد و قول و فعل چنانچه در آیه اولی الامر معلوم است پس اگر اطاعت نکنند بک امر هم ناپسندیدنی است
هم حرام ایشان از منکر و ایشان واجبست اگر بکنند مخالفت با اطاعت و غایت امام دارد و اگر نکند ترک واجب کرده
خواهند بود و اگر وجوب اطاعت در غیر حرام باشد پس باید ایشان را امام دیگر باشد که حلال و حرام را از او اخذ کنند پس
بمخایرند از امام خواهند بود و اگر او هم معصوم نباشد محتاج با امام دیگر خواهند بود پس این سلسله کتب علیهم السلام است
معصوم و این دلیل بخند دلیل بر منکر دد و بعد از نام معلوم میشود بشرط استی از شرایط امامت نزد اهل بیت
و این شی بود از امام است و آن بنص صریح بر خصوص هنر بک از ائمه صلوات الله علیهم وارد شده است معلوم خواهد
شد انشاء الله تعالی و ستان هیچ یک از این سه شرط قابل نیستند و این سه صفت امتکانات ذکر کرده اند و گفته اند
نا بد صفا بک در پیغمبر ما کور شد و او باشد یا نک مشهور در سنن نباشد و پدر ایشان دنی و مادر ایشان غیر عقیقه
باشد و از عیوبی که موجب تفریق است بر آید مانند خوره و پستی و کوری و کنکی و درشت خوئی و کج خلقی و بخل و دنا
صفت ماتد جولانی و تجاری و اخلا بک دلالت بر ضعف عقل کند و امثال اینها و سلطان الحقیقین نصیر الملک و الدین محمد الله
در بعضی از رسالتش گفته است که در امام هشت شرط معتبر است **شرط اول** معصوم بودن و از گناهان کبیره و صغیره
معنی که مدکور شد **شرط دوم** آنکه عالم باشد هر چه در امامتین محتاج است از علوم دینی و دنیوی مثل احکام شرعی
و ستان مذنبه و اذاب حسنه و دفع دشمنان دین و دفع شیئات ایشان زیرا که غرض از امامت بدو تا اینها حاصل میشود
سپس شیاع برای دفع دشمنان و قتلها و برانداختن اهل باطل و غالب کردن این حق زیرا که اگر او که سر کرده است بگریزد
ضرر عظیم بدین میرسد بخلاف کربن بعضی از عا یا چنانکه در جمیع صفات کمال مانند شجاعت و سخاوت و قوت
و گرم و علم و هر چه از صفات کمال باشد از هر رعیت خود کامل تر باشد و الا تفضیل مفضول لازم آید و آن قبح است عقلا
پنجم آنکه باید باشد از عیوبی که باعث تفرقه مردم کرده و خواه در خلقت مانند کوری و خوره و پستی و خواه در خلق مانند کج
و حرص و کج خلقی و خواه در اصل مانند نداشت نسبی و ولد از تابوردن و همد در نسب و باید از او و خواه در فرع مثل ضعفها
پست و افعال رکیکه که اینها منافات با لطف دارند **ششم** آنکه قریب و مترکب و نزدیک تعالی از همه کس بیشتر باشد و زهد
و عبادت و اطاعت او از همه کس بیشتر باشد **هفتم** آنکه محض از او ظاهر شود که دیگران از آن عاجز باشند تا آنکه در وقت
حزرت دلیل صحت در باشد **هشتم** آنکه امامت او عام باشد و امامت مختصر دوا باشد و الا موجب فساد مبانیه
زهدت کرد و ایشان این مدعا با جماع و احادیث متواتره اولیست **مقصود سیم** در بیان صفات و خصایص امام است
که از احادیث معتبره ظاهر میشود و آنها در احادیث ما بسیار است در حقه القلوب مذکور است و در این رساله بعضی
از ادینما هم کلینی بسند معتبر از امام محمد باقر روایت کرده است که امام زاده علامتست پاکیزه و قاف بریده و خسته
کرده متولد میشود چون از شکم مادر زری لید دستها از زمین میگذارد و صدایشها دین بلند میکند و عظم نمیشود
و خباث جنایت دوا و هم تیرند و دیده اش بخواب میرود و دلش بخواب تیرد یعنی آنچه واقع میشود در اشغال میدانند
و خباز و کاش نمیکند و از پشت سر بی بند چنانچه از پیش روی بیند و فضل که از او جدا میشود بوی مشک از او
پیدا بد و زمین را خدا موکل کرده است که او را بپوشاند و فرود چون زده حضرت رسول را بپوشد برق امتش درشت
پیدا بد و هر کس دیگر که پوشد خواه دراز و خواه کوتاه بن شبر از قامتش زیاد پیدا بد و ملک با او سخن میگوید تا آخر ایام
عمرش و این یا بومی از حضرت امام رضا روایت کرده است که امام داناترین مردم است و در حکمت و علم بد فایده امور او همه
در پیش است و پیرهن کله تو بر دبار تو و سخن تو و شیاع ترا ز همه کس است و عبادتس از همه بیشتر است و سایر قدر و دشت
که مردان باشد که گاهی چنین است و از حضرت رسول دائمی باشد و بول و غایط او را کسی نمی بیند و زمین موکل است آنچه
از او میرون آید فرو میرد که بر مردم ظاهر نشود و پهلش از مشک خوشبو تر است و اولی است مردم از جان ایشان که باید
او و مقدم دارند بر نفس خود در هر غایب و جان خود را فدای او کنند یا آنکه مردم بی اختیار این حالت را نسبت با او هم میکنند
و مشفق تر و مهربان تر است بر ایشان از پدران و مادران ایشان و تواضع و فروقی او نزد خدا از همه کس بیشتر است آنچه

مردم را بان میکنند خود زیاد از دیگران بان عمل نمایند و آنچه مردم را از آن میکنند پیش از دیگران اهتمام در آن
نمایند و غایب است و مستجاب است حتی آنکه اگر بر سنگی و خاکند هر آنکه بدو نیم میشود و حریمها و اسلحه حضرت رسول نزد او
خصوصا شمشیر و الفجار که از آسمان برآمد و نزد او نامه هست که نامهای جمیع شیعیان اهل بیت تا روز قیامت در آن
نوشته است و نامه دیگر نزد او هست که نامهای دشمنان ایشان تا روز قیامت در آن نوشته است و نزد امام میباشد
جامع و آن نامه است که طول آن هفتاد ذراع است و در عرض پوست کوسندی و چون پیچیده میشود بکندگی ایشان
میشود و در آن نوشته است هر حکمی که فرزند امام بان محتاج شود و زود او میباشد جعفر بزرگ و جعفر کوچک یکی از پوست بز
و دیگری از پوست کوسند و در آنها احکام حدود و غیر آنها هست حتی ارض خراسانی که در بدن کسی بکنند و گاهی که تعزیر
آن یک تا زیاده است یا نه یا ثلث تا زیاده است و آن حضرت رسول املا فرموده و امیرالمؤمنین بخط خود نوشته است
و مصحف حضرت فاطمه نزد امام است و در آن نامها و احوال پادشاهان تا روز قیامت نوشته است و از برای این امر بان
حضرت نسبت میدهند که چون حضرت رسول زدنیا مفارقت کرد حضرت فاطمه را اندوه عظیمی از مفارقت آنحضرت شد و
جناهای منافقان است عارض شد حق تعالی جبرئیل را برای تسلی آنحضرت فرستاد که خبرهای آینده را برای آنحضرت ذکر
میکرد و حضرت امیرالمؤمنین بنوشته و در آن کتاب خبرهای آینده هست تا روز قیامت و در حدیث دیگر فرموده که میان
امام و حق تعالی عودی از نور هست که در آن عمود احوال بندگان خدا زانی بنید و آنچه بر او بستن شود در آن نظر میکنند و میداد
بند معیار حضرت امام موسی منقول است که امام را بچند خصلت میتوان شناخت خصلت اول آنکه امام پیش از او
نص امامت بر او میکنند چنانچه حضرت رسول نص بر خلافت حضرت امیرالمؤمنین کرد خصلت دوم آنکه هر چه از او
پرسند جواب شافی بفرماید و اگر نپرسند خود ابتدا بپنداید خصلت سوم خبر میدهد مردم را بابت خصلت چهارم
آنکه جمیع لغتها و زبانها را میداند و هر کس را ببلغت خود جواب بپنداید خصلت پنجم آنکه کلام هیچ مرتبی و جوانی بر او
مغنی نیست و هر ذمی فهمد و از احادیث منقضیه بلکه متوازه ظاهر میشود که ایشان از برای اظهار معجزه در وقتیکه مصحف
بود است مرده زنده میکند چنانکه حضرت امیرالمؤمنین مکر مرده و زنده کرد و حضرت باقر صادق ابو بصیر را بیدار کردند
و صاحب خوره و بیسی را شفا دادند و از احادیث بسیار وارد شده است که هر معجزه که حق تعالی بفرستد داده بود همه را بر
رسول خدا و ائمه هدی عطا کرده است و قادر بوده اند بر طی ارض که مسافت بسیار بیداد در زمان قبلی طی میکردند و آنرا
در یک روز و کمتر چندین مرتبه برودند بنا بگردند و گاهی جمیع پیغمبران را مانند بزمه و انجیل و صحف آدم و صحف شیث و
دریس و ابرهیم و الواح موسی همه در نزد ایشان بود و آثار جمیع پیغمبران مانند عصای موسی و پیراهن ابرهیم و پوست اسب
موسی که در زنده چشم از آن جاری میشد و آنکس سلبان و بساط و سایر آثار انبیاء نزد ایشان بود و اکنون هم نزد حضرت
صاحب الامر است و حق تعالی بر او مستجاب کرده بود که بر آن سوار شوند شد که ملکوت آسمان و زمین را بگردند و بپنداد
و دو اسم اعظم حق تعالی را میدادند که برای هر چه میخواهند ملایکه مستجاب میشد و یکی از آن اسماء و اصف بن برخیا میباشد
که بان اسم تحت بلقیس را از دو ماهه راه بیک چشم زدن نزد حضرت سلیمان حاضر کرد و علوم ایشان چندین نوع بود گاهی صدا
ملک میشنیدند و گاهی روح القدس که خلق است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل شانهها بایشان القا میکرد و گاهی بالجام حق تعالی
دردن ایشان نقش میشد و گاهی صدای ملک بگوش ایشان میرسید مانند صدای زنجیری که بر طشتی فرود آید و در احادیث
بسیار وارد شده است که عده علمنا علی است که در هر آن و هر ساعت از درهای نامنهایی علم الهی بر ما فایز میشود و ملائکه
و روح که اعظم از ملائکه است در شب قدر و امام زمان نازل میشوند و بر آنحضرت سلام میکنند و آنچه از امور آسمان در آن
شب مقرر شده است بر او عرض میکنند و علوم کنشند و آینده همه نزد ایشان و هر علمی که از آسمان زمین آمده نزد ایشان
هست و وارث علوم جمیع پیغمبرانند و ایشان متوهموند که هر کس نظر میکند از جبین او ایمان و کفر و نفاق را میداند و در
هر درختی و در یکی و دیگری که امام نظر میکند از آن علمی بر او ظاهر میشود و تمام قرآن و علم ظاهر و باطن از آن هفتاد
بطن مخصوص امام است و جامها و حریمها و زوره ها و مرکبها و آنکسرها و جمیع اسباب ظاهره و باطنه حضرت رسول حضرت

امیر و سپید و زرد سارانه مضبوط است و صندوقی از پوست نزد ایشان هست که علم پیغمبران و اوصیاء و علماء گذشته
همه در آن مضبوط است و از اجزای بعضی میگویند و صندوقی دیگر نزد ایشان هست که جمیع اسلحه حضرت رسول در آن
مضبوط است و از اجزای هر یک میگویند و حضرت صاحب الامر از او خواهد کسود و در احادیث معتبره بسیار منقول است که
در هر شب جمعه روح مقدس حضرت رسول و ارواح مطهره ائمه امان گذرند و روح بر فوج امام زمان را و خصم میگردانند
که با جمعی آنها عروج نمایند تا بعرش اعظم الهی میرسند و بر در آن هفت شوط طواف میکنند و نزد هر قائم از قوام عرش
دور کعب نماز میکنند پس بسوی بدنهای شریف خود بر میگردند با سرور فراوان و علوم بی پایان و اعمال هر یک از
این امت را از بندگان و بدان در هر صبح و شام و هر هفته و ماه عرض میکنند بر روح حضرت رسول و ارواح ائمه گذشته
و بر امام زمان درها و دیوارها و کوهها و دریاها مانع علم ایشان نمیشود و آنچه در مشرق و مغرب عالم واقع میشود بران
مطلع میگردد تا از جانب حق تعالی و حضرت رسالت پناه در هنگام وفات جمیع علوم خود را با امیر المؤمنین تسلیم کرد و
حضرت امیر المؤمنین فرمود که در آنوقت هزار باب از علم تعلیم من کرد که از هر بابی هزار باب مفتوح میشود و فرمود که چون
مرا غسل دهی و کفن و حوط کنی مرا بنشان و از هر چه خواهی سؤال کن من چنان کردم و در آنوقت نیز هزار باب از علم تعلیم
من کرد که از هر بابی هزار باب کسود میشود و هر چه من هرمانی در وقت وفات جمیع علوم خود را با امام بعد از خود دانید
و تعلیم مینمایید و امام را بغير امام دقت و کفن و نماز نمیکند و اگر امام بر ریش و زرد شارب رود و امام بعد از او در مغرب باشد
الین دوران وقت با عجز امامت و طی الارض نزد او حاضر میشود و علوم او را کسب میکند و تجهیز او مینماید بنحوی که
اگر مردم مطلع نمیشوند چنانکه حضرت امام رضا در بغداد حاضر شد و حضرت امام محمد تقی در خراسان حاضر شد و بقصص
در جلاء العیون بر او نموده ام و در احادیث متکاوه وارد شده است که ارواح ایشان از انوار مقلد سر حق تعالی خلق
شده است و بدنهای ایشان از طیف عرش فریده شده است چون حق تعالی میخواهد که امام را خلق کند ملکوتی
امر میکند که شریفی از عرش بر میآورد و زرد پیر امام می آید که او می شناسد و از آن باب رقیق تراست و از مسکه نرم
تراست و از عسل شیرین تراست و از شیر سفید تراست و از برف سرد تراست پس امر میکند از انجماع و نطفه امام از آن
اب متعقد میشود چون چهل روز میگذرد در رحم روح بر او درخشید و بر او آب دیگر بعد از چهار ماه پس سخن میگردد م را
میشود و میفرماید پس ملکی بر نازوی او میسوزد این پسر از او متکلمه ربیک صدقاً و عدلاً لا ینبذ لک کلمة و هو السبع
العلیم و در شکم مادر ذکر حق تعالی میکند و تلاوت سوره انا انزلناه و سایر آیات مینماید چون متولد میشود مرتب نشسته
از جانب پسر بر زمین میاید و بقبله میکند و دستها را بر زمین میکند ارد و سر بجانب سماوات میکند و صد
بگفته شهادت بلند میکند پس گویان دو دیده اش در و کفش همان پسر از نفس میکند پس نذاتی از میان عرش با او میرسد که
ثابت باش بر حق که تو را برای امر عظیمی خلق کرده ام تو بر کسب دینی از خلق من و محل را ز منی و صندوق علم منی و امین منی بروی
من و خلق منی در زمین من از برای تو و هر که دوست بدارد تو را واجب گردانیده ام رحمت خود را و بخشیده ام بهشت خود را
با و و بهتر و جلال خود سوگند یاد میکنم که هر که با تو دشمنی کند او را در بدترین عذاب خود بسوزانم هر چند در دنیا زنی او را
فراخ گردانم چون نذای منادی تمام شود ای شهید الله زانا امر در جواب منادی میخواند پس در آنوقت حق تعالی علوم اولاد را بر او
با و عطا کند و مستحق آن شود که روح القدس در شب قدر و شبان او را زیارت کند چون بر تبه جلیل امامت فایز گرد و حق تعالی
در هر شهری مناری و علقی از نه برای او بلند کند که اعمال بندگان خدا در آن برینند و بر او پند و اندرز شود نوری در آن
خانه ساطع گردد که پدر و مادرش از آن مشاهده نمایند چون بر زمین آید روی بقبله کند و سه مرتبه عطسه کند و انگشت بجمید
بلند کند و نان بریده و خسته کرده بیاورد و دندانهایش همه روییده باشد و یکشنبه روز نور زردی مانند طلا از دستهای او
ساطع باشد و در احادیث بسیار وارد شده است که خانههای ایشان محل نزول ملائکه است و در خانههای ایشان مکرر نازل
میشوند و حضرت صادق فرمود که ملائکه با اطفال ما میفرمانند از ما و دست زد حضرت بنیالشی از بالشهای خانه خود فرمود
که بسیار تکبیر کرده اند بر اینها ملائکه و بسیار میباشند که ما بر آنها ایستادیم و جمع میکنیم و بقویان اطفال خود مینماییم

و ایشان بخت خدا بند بر جمع جن و افواج جنیان بخدمت ایشان می آمدند و حلال و حرام و احکام دین خود را از ایشان
 فرا می گرفتند و آنچه ایشان از اخلاصان میفرمودند و سزاها میفرستادند و یکی از جن بصورت زردهای عظیمی در مسجد
 نوبخت خدمت حضرت امیرالمؤمنین آمد و در پیشگاه آنحضرت بر منبر بود و بلند شد حضرت اشاره فرمود که صبر کن چون
 از خطبه فارغ شد بر مسجد که کسی گفت من عمر بن عثمان که پدرم را برین خلیفه کرده بودی و او در این وقت فوت شده
 چه میفرمائی حضرت او را بجای پدر و خود خلیفه کرد و اینها محلی است از احوال ظاهر ایشان که عقل اکثر خلق آن متواند
 رسید و غریب احوال و خفاهای سرزدهایشان را نمیداند و تاب شنیدن آنها ندارد مگر ملک مفرقی یا پیغمبری صلی الله علیه
 و آله که حق تعالی دل او را امتحان کرده باشد و بنویسد همان منور کرده باشد و در اختیار وارد شده است که ما را از این
 خدا سزودانید و پروردگاری از برای ما قایل مشوید و غیر اینها آنچه از فضائل و کمالات برای ما اثبات کنید که گفته
 خواهد شد و حق تعالی فرموده است قل لو کان الفجر میداء الیکلایات ربی لکنفدا الفجر قبل ان تنفید کلیمات ربی ولو حیثنا
 یمثل یمکد اصق بکوننا نجهل انکر بوده باشد و با مدد برای نوشتن کلمات پروردگار من هرگز از سر خود در زبانم از آنکه تمام
 شود کلمات پروردگار من هر چند بیارم مثل آن دریا میزد و در احادیث وارد شده است که ما تم کلمات پروردگار که گفتا
 ما را الحناء میخوان کردن چنانکه گفته اند کتاب فضل تو را بجز کانی نیست که ترکی سرانگشت و غیره در بسیاری مقاصد بسیار
 در طریق شناختن امام است و آن بچند وجه میتواند شد و چهارم آن که از هر ظاهر تو را سنان تراست و مناسب لطفت
 و حکمت الهی است نسبت چنانچه ذاتی نفس حضرت رسول است بر امامت احدی از امت و نفس امام سابق بر امام لاحق چنانکه
 معلوم خواهد شد که ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم هر منصوص اند با امامت از جانب خدا و رسول و امام سابق و چنانکه
 افضل بودن امام است از جمیع امت یا از جمعی که مدعی امامت بوده اند و با جماع امت امامت از ایشان بیرون نیست
 و چنانچه پیشتر گفته که عقارن دعوی امامت باشد و آنچه مستبان دعوی میکند که امامت بر بیعت معتد قلیلی حاصل می
 شود اگر چه بیعت کس نباشد چنانچه ای بکر بر بیعت عمر خلیفه شد و بعضی گفته اند میباید بیعت کس کند چنانچه عمر و شریک
 با جماع بیعت نکردند و در راه او بیعت نکردند و این امر نیست که هیچ عاقل منصف تجویز آن نمیکند که با وجود افراسیاب
 و خیالات سلاطین که بیعت نفرمایند با جانی بی بیعت کند با بد که جمیع خلوق را مورد بی و دنیا اطاعت و بکنند و
 اگر نکند مثل ایشان حلال بلکه واجب باشد که چیزی از مخالفت کنند علی بن ابی طالب یا امام حسن یا امام حسین باشد
 و اگر در اطاعت هر یک بلبس واجب باشد و قتل حسین بر علی حکم کرده رسول خداست چنانچه بیعت برای مخالفت از ظالم
 جایز و لذات و شایسته و نجات انواع عیوب را مستحضر بلکه واجب باشد و چنین بیعتی که خبیثه در سقیفه بنی ساعده یافتند
 چند منافق دشمن امیرالمؤمنین واقع شود بدون حضور حضرت امیرالمؤمنین و حسین علیهم السلام و احدی از بنی هاشم
 و بدون خیر مسلمان و ابودرد و مقداد و عمار و زبیر و ساه و سایر صحابه واقع شود از اجماع نام کند و بجز امیرالمؤمنین
 و سایر صحابه و اکثرت و بیعت او و فدای این را اتفاق اهل حل و عقد نام کنند و در کتابهای خود نویسند یا عقل عاقل
 تجویز میکند که حق تعالی ریاست عامه دین و دنیا را که تالی و تبه نبوت است بر چنین باری بچینا گذارد و اگر کسی در حق خواهند
 تعیین نماید تا اکثر اهل ان قریه بر کسی اتفاق نکند تعیین او را عقلا نمی پسندند و تفصیل آن انشاء الله بعد از این مذکور
 میشود پس معلوم شد که تعیین امام منوط به یکی از این سه امر است که مذکور شد و هر یک از این سه امر را به هر یک از ائمه
 صلوات الله علیهم باخبار متواتره و ثقات و معتمدین و ذات شجره امامت که هم بصدق و صلاح و دیانت ایشان
 داریم و ما ثابت شده است و بعضی تعیین حقیقت آنها را میدانیم و اما اگر خواهیم بر مخالفان حجت تمام کنیم باید احادیث
 کتب معتبره ایشان را بر ایشان حجت کرد اینم لهذا علماء ما و جمهم الله پیوسته از احادیث کتب معتبره ایشان حجت آوردند
 بر ایشان پس اگر ما اخبار کتب خود بر ایشان حجت کردیم اینم ایشان انکار خواهند کرد و اگر ایشان حدیث موضوعه کتب
 خود را که در زمان استیلا و خلفاء جور منافقان صحابه برای طمع منصب و مال از برای ایشان وضع کرده اند بر حجت
 کرده اند و ما قبول آنها لازم نخواهد بود پس باید که ما از احادیثی که متواتر و مقبول الطرفین است یاد کنیم معتبره ایشان